

بلند نگری (لانگ ویوو)

فصلنامه



ISSN ۲۶۳۲-۳۱۶۸

ISSN ۲۷۵۳۳۹۸۰

دوره ۴ - شماره ۱ - دی ۱۴۰۰ / ژانویه ۲۰۲۲

(نا) کارآمدی دولت مدرن: زمان تجدید نظر؟



دمیر محمود چیهاجیچ
بازگشت به چشم انداز: محو
نسل کشی برای انحلال
بوسنی و هرزگوین



فیصل بودی
چرخه تکراری نظامی گری
آمریکا و امپریالیسم غربی در
افغانستان



افروز فاطمه زیدی
افزونگی «نژاد»
به عنوان یک ویژگی
محافظت شده

یاسر لواتی
فرانسه:
فهم ریشه‌های لایحه
ضد جدایی سازی

فهرست مطالب

۲ یاسر لواتی

فرانسه: فهم ریشه‌های قانون

ضد جدایی سازی

۱۰ افروز فاطمه زیدی

افزونی «نژاد» به عنوان یک ویژگی

محافظت شده

۱۶ فیصل بودی

چرخه تکراری نظامی گری آمریکا و امپریالیسم

غربی در افغانستان

۲۱ دمیر محمود چهاجیج

بازگشت به چشم انداز: محور نسل کشی برای

انحلال بوسنی و هرزگوین

به نام خداوند بخشنده و مهربان

«دولت» مدرن در بحران است. تضادهای آن که حول ایده ملت در تصویری از «اسپانیا» که پس از فتح گرانادا و پایان حاکمیت مسلمانان در سال ۱۴۹۲ پس از میلاد به وجود آمد، بر ساخته شده است، شامل مواردی است که هانا آرنت نقش آن را مابین ابزار قانون و ابزار تشخیص می‌داند. ابزار قانون، در این عصر بحران عمیق، همچنان ممکن است ادعا شود که آرمانگرایانه است. با این حال، آیا ممکن است شکل و عملکردی از سازمان ملی، در مرزهای کنونی، وجود داشته باشد که برای کسانی که در قلمرو خود هستند، عزت و عدالت ارائه دهد؟ بحث اخیر، شاید لحظه کنونی را با تمام وحشتش در بر می‌گیرد - دولت به عنوان شکلی از سازمان که تنها به دنبال اعتبار بخشیدن به یک هویت استثنایی متحدالشکل است.

این شماره به برخی از نمونه‌های کنونی این فرآیند می‌پردازد که در محیط‌های غربی (فرانسه، بریتانیا، ایالات متحده و بوسنی هرزگوین) در داخل مرزهای آنها عمل می‌کند و در مورد افغانستان، از طریق سیاست خارجی، صادر می‌شود. نقش برتری طلبی در تشکیل «دولت ملی» در موضوعات دیگری، از جمله در شماره‌های قبلی، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. آنچه در این شماره ارائه می‌شود، جزئیات چگونگی تجلی آن برتری طلبی است.

یاسر لواتی در مقاله اصلی ما، تاریخ طولانی‌تر رایج کنونی اتحاد طبقات روشنفکر و سیاسی فرانسه بر سر قوانین به اصطلاح ضد جدایی سازی را از نظر قانونی شرح می‌دهد. ادعای امانوئل مکرون مبنی بر اینکه قوانینی که به دنبال مقابله با «جدایی سازی اسلامی» هستند، به نظر لواتی صرفاً نقطه اوج یک تاریخ طولانی از طرد مسلمانان به عنوان یک سوژه سیاسی در فرانسه است. قانون پس از قانون و سیاست پیش از قانون ضد جدایی سازی است که در سال گذشته منجر به تعطیلی بی‌سابقه سازمان‌های غیردولتی و مساجد توسط مقامات فرانسوی را داده است. این سرکوب توده‌ای، علیرغم برخی سرزنش‌های بین‌المللی، تا حد زیادی در داخل و خارج از مرزهای فرانسه بدون چالش باقی مانده است.

لواتی استدلال می‌کند که مقابله با آن مستلزم یک پیچیدگی سیاسی جدید از سوی جامعه مدنی، خواه مسلمانان فرانسوی، یا ترکیبی از هویت‌های سیاسی، قومی و دینی است. نقش «نژاد» به‌عنوان اساس سازماندهی دولت مدرن، همانطور که از جمله توسط رامون گروسفگوتل و آلنا لنتین استدلال می‌شود، نه تنها در شوونیسیم آشکار دولت فرانسه، بلکه در موقعیت‌هایی که به نظر می‌رسد برابری‌های قوانین و فرهنگ‌های قوی دارند، مشهود است. مقاله **افروز زیدی** به این معنا نگاه می‌کند. بریتانیا و ایالات متحده هر دو مدعی فرهنگ‌های قانونی هستند که به دنبال ایجاد برابری برای گروه‌های مختلف به حاشیه رانده شده‌اند. با

این حال، هر دو واقعیتی را ارائه می‌دهند که نه تنها آن انتظارات را نادیده می‌گیرد، بلکه برای تسهیل استثنای گرای فرهنگی و قانونی در خدمت برتری‌گرایی سفیدپوستی است. مطالعات موردی زیدی - در مورد افزایش ادعاهای نژادپرستی ضد سفیدپوستان در بریتانیا و واکنش شدید پس از اعتراض ضد نژادپرستی کالین کپرنیک در ایالات متحده - نشان می‌دهد که شکست در ارائه برابری نمی‌تواند به سادگی با تغییرات در قانون و توسط خود فرهنگ و ایده‌هایی که دولت را تشکیل می‌دهد «رفع» شود. بررسی **فیصل بودی** از تاریخ اخیر و غم‌انگیز افغانستان نشان می‌دهد که چگونه برتری طلبی ذاتی دولت‌های ملی غربی در سیاست‌های خارجی آنها حتی پس از پایان به اصطلاح دوران سیاست استعماری ظاهر می‌شود. علیرغم «پیروزی» خیره‌کننده طالبان در تابستان ۲۰۲۰، بودی به سابقه طولانی مداخله ایالات متحده و متحدانش در منطقه نگاه می‌کند و بدبینانه حدس می‌زند که هنوز چیزهای بیشتری در راه است. ایالات متحده و قبل از آن انگلیس، هر دو سیاستی را اجرا کردند که غرق در استکبار بود و علیرغم اعتراضات مختلف، خیر خواهانه نبوده است. حمایت آنها از بازیگران مختلف در کشور، از جمله ساخت قبلی طالبان، در صورتی که تغییری در تفکر سیاسی کسانی که به دنبال به چالش کشیدن بی‌عدالتی‌های انجام شده توسط ایالات متحده و متحدانش هستند ایجاد نکند، نوید بدی می‌دهد.

در مقاله پایانی ما، **دمیر محمود چهاجیج** به وضعیت شکننده کنونی بوسنی هرزگوین می‌پردازد. فضای تب‌آلود همچنان کشور را فرا گرفته است که توسط فرهنگ انکار نسل کشی از سوی بخش‌هایی از جامعه و سیاست‌های بوسنی تقویت شده است. از زمان آخرین مقاله محمود چهاجیج در این مجله، چندین تلاش از سوی سیاستمداران صرب بوسنی، به رهبری میلیوراد دودیک، برای دست گرفتن کنترل قدرت از دولت فدرال به نهاد صرب بوسنی، جمهوری صربستان، از طریق مکانیسم‌های مختلف «قانونی» صورت گرفته است. محمود چهاجیج استدلال می‌کند که این روند در بدترین حالت ممکن است بوسنی هرزگوین را بر اساس خطوط قومی تجزیه کند و در «بهترین حالت، کشور را در یک وضعیت درگیری دائمی رها کند. یک بار دیگر تجدید حیات «ملت» که با هویت قومی/دینی تعریف می‌شود، جلوه هراسناک خود را در منطقه نشان داده است. مسئله‌مندسازی دولت ملت به عنوان سیستمی که از طریق آن حکمرانی و نمایندگی اعمال می‌شود یک پروژه ضروری است. اگر همانطور که از مقالات این شماره برمی‌آید، نمیتوانیم به اصلاحات تکیه کنیم، باید از خود پرسیم که برای ایجاد جهانی برابرتر و عادلانه‌تر به چه اشکال حکومتی نیاز است. در بررسی ناکارآمدی‌ها و ظرفیت‌های سازمان سیاسی برای گروه‌های مختلف به حاشیه رانده شده‌اند. با

با ایمیل به نشانی info@ihrc.org حساب توییتری ما [@ihrc](https://twitter.com/ihrc) یا با یافتن ما در فیسبوک به گفتگوی ما بپیوندید. حتی می‌توانید نامه‌ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box) برای ما ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (7XH, UK Preston Road, 202) در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می‌دهیم. بنابراین با www.ihrc.tv هماهنگ شوید و در آدرس www.ihrc.org.uk/events می‌توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه‌های آینده داریم.

The Long View
Quarterly Magazine



سردبیر:
آرژومیرالی

بلند نگری (لانگ ویو) یک پروژه و از انتشارات
موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است
(شرکت با مسئولیت محدود به شماره ۰۴۷۱۶۶۹۰)

وب سایت www.ihrc.org.uk
ایمیل info@ihrc.org
تلفن ۰۴۷۱۶۶۹۰ ۲۰ ۸۹۰۴

دیدگاه نویسندگان، الزاماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه
اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی‌دهد.

طراحی تصویر روی جلد توسط محمد حمزه /
خیابان انتفاضه (C) توسط موسسه اسلامی حقوق بشر

فرانسه: فهم ریشه‌های قانون ضد جدایی سازی

فهم چند دهه حمله فرانسه به وسیله قانون و سیاست علیه جماعت‌های مسئله‌دار مخصوصاً سیاهان عرب‌ها و حومه‌نشینان پیش شرطی برای هر کسی است که می‌خواهد قانون ضد جدایی سازی کنونی را بفهمد. **یاسر لواتی** استدلال می‌کند که تنها راه برای به چالش کشیدن نژادپرستی دولتی در فرانسه یک روش سیاسی پیچیده است که باید از سوی آن بخش از سوی بخش‌های مدنی و سیاسی جامعه که به صورت خاص به دنبال روشی برای حل مسائل هستند و کار گرفته شود.

این مقاله نشان خواهد داد که قانون ضد جدایی سازی به دنبال جلوگیری از حضور شهروندان مسلمان در جامعه مدنی است و همچنین این مقاله نشان می‌دهد که کارزار ضد جدایی سازی ادامه سیاست‌های استعماری فرانسه است.

در فرانسه، پیش از جرج فلوید

در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۰ پس از قتل جرج فلوید در آمریکا بیش از ۲۰ هزار نفر در پاریس علیه نژادپرستی سیستماتیک و وحشیگری پلیس تظاهرات کردند و موجی از ترس را در حکومت، رسانه‌های جریان اصلی و صاحبان اندیشه ایجاد کردند. تصویر ویدئویی یک پلیس سفیدپوست آمریکایی که زانویش را روی گردن جرج فلوید گذاشته بود نقش مهمی در بسیج کردن سیاه‌پوستان و عرب‌های فرانسه داشت. آنها پیشتر هم به وحشیگری دولت فرانسه از راه قانون و پلیس و تبعیض سیستماتیک اعتراض کرده بودند.

این دوره خاص از سرکوب را می‌توان تا وضعیت اضطراری که پس از حملات تروریستی نوامبر ۲۰۱۵ اعلام شد رهگیری کرد. دولت کارزاری انتقامی علیه جماعت‌های مسلمان فرانسه به راه انداخت و کار به جایی رسید که گزارشگر ویژه کارگروه خاص شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد آشکارا خواهان حفظ آزادی‌های بنیادین شد. بیش از ۴۰۰۰ حمله علیه خانه‌ها کسب و

مسلمانان، خیریه‌های آنها و هر ابتکاری شد که به وسیله مسلمانان برای مشارکت در جامعه مدنی طراحی شده است. اگر چه این کار نقض آشکار تعهد فرانسه به محافظت از حقوق بنیادین انسان‌ها بود، رئیس‌جمهور فرانسه مانند روسای جمهور پیش از او توجیه کرد که کشور در برابر اقلیت‌های غیر سفیدپوست، با شهروندان درجه دو روبرو است که شایسته اقدامات قانونی استثنایی هستند.

شهروندان بی طرف در جامعه فرانسه به خوبی می‌بینند که شرایط مسلمانان فرانسه به صورتی است که آنها وزن سیاسی خیلی کمی دریافت می‌کنند و ظرفیت بسیار کمی برای سازمان دهی به آنها داده می‌شود. اگر مسلمانان فرانسه می‌توانستند کارزار سیاسی متناسب علیه جمهوری فرانسه به راه بیندازند این همه زیر حملات حقوقی و قانونی ضد اسلامی (ممنوعیت حجاب در سال ۲۰۰۴، ممنوعیت مادران محجبه مسلمان در جلسات مدرسه در سال ۲۰۱۲، ممنوعیت علیه زنان محجبه اسلامی برای کار کردن به عنوان پرستار بچه و ممنوعیت دامن‌های بلند برای زنان مسلمان دانشجوی در سال ۲۰۱۵، ممنوعیت پوشیدن برقع برای پوشاندن کل صورت در سال ۲۰۱۹ و غیره) خرد نمی‌شدند. به غیر از اینها تلاش‌های وسیعی علیه حضور و دیده شدن مسلمانان در مکان‌های همگانی انجام شده است.

در اکتبر ۲۰۲۰ وقتی امانوئل مکرون میدان را به دست گرفت تا جنگ خود علیه جدایی سازی اسلامی را آغاز کند، افکار عمومی برای یک حرکت جدید علیه مشکلات چند وجهی فرانسه یعنی مسلمانان، سیاه‌پوستان، عرب‌ها و حاشیه‌نشینان آماده شده بود. چند ماه پیش از آن، یک تظاهرات گسترده علیه حملات وحشیانه پلیس و نژادپرستی سیستماتیک انجام شده بود. این تظاهرات همزمان با قتل جرج فلوید در آمریکا به وسیله یک مأمور سفیدپوست پلیس انجام گرفته بود. اگر چه نخبگان فرانسه به سرعت خواهان حل مشکلات نژادی آمریکا شدند، اما انگار تمایلی نداشتند که به همین خشونت نژادپرستانه که برای دهه‌ها علیه مهاجرانی از کشورهای پیشتر استعمار شده و فرزندان آنها در خاک فرانسه انجام می‌شد اعتراض کنند. پس شگفت نیست که خواسته‌های تظاهرکنندگان ضد نژادپرستی رد شدند. دو اصطلاح به سرعت در گفتگوهای سیاسی تحمیل شد: جدایی‌گرایی و وحشی سازی که می‌توان آن را به معنای «تبدیل شدن به جانوران وحشی» دانست.

امانوئل مکرون فرانسه را کشوری نامید که یک کارزار هماهنگ شده مسلمانان افراطی باعث شده به یک فرانسه جمهوری خواه و یک جامعه موازی تقسیم شود. به همین دلیل، او خواهان سرکوب سازمان یافته و وحشیانه

لغو شهروندی

قانون فرانسه پیشتر هم شرایطی برای اجازه دادن به حکومت برای لغو شهروندی افراد داشت، مخصوصاً اگر آنها به ارتش کشوری دیگر می پیوستند که با داعش، القاعده، القاعده در مغرب یا حتی ارتش اسرائیل ارتباط داشت. این مسئله در بند ۴۳ پروتکل الحاقی معاهده ۱۲ آگوست ۱۹۴۹ تصریح شده است. این باعث می شود پریشی در ذهن ما شکل بگیرد که چرا باید رئیس جمهور فرانسه تصمیم بگیرد که یک ایده تاریخی راست افراطی را در دوران پس از یک تراژدی ملی به کار ببندد؟ در یکصد سال گذشته شاهد بودیم که بارها تروریسم راست افراطی فرانسه به این کشور حمله کرده است و حتی تلاش کرده است حکومت را سرنگون کند ولی هرگز حرفی از تابعیت این افراد زده نشده است. تنها چیزی که می توان از این حرکت برداشت کرد این بود که اولاند دارد زور آزمایی می کند تا به دشمنان فرضی خود اتهام تروریستی بزند و به این روش تلاش بکند امتیازات سیاسی به دست بیاورد. نیازی نیست کسی مهارت های شگفت انگیز تحلیلی داشته باشد تا بداند تروریستی که برای پیشبرد کارهای خود از دست دادن جاننش هم ابا ندارد باکی از اینکه شهروندی او را لغو کنند نخواهد داشت.

نمایش آشکار خشونت دولتی در دوران پس از این حمله ها و ناتوانی حکومت های مختلف پشت سر هم برای ارزیابی درست موقعیت و فرستادن پیام وحدت و رهبری باعث شده زمینه برای گذراندن تعدادی از قوانین سرکوبگرانه فراهم شود. از سال ۱۹۸۶ تا کنون ۱۷ قانون تصویب شده اند و به عبارتی هر دو سال یکی از این قوانین از تصویب گذشته است. این انباشت قوانین ضد تروریستی در فرانسه باعث شد که رئیس کانون وکلای فرانسه فردریک سیکارد در سال ۲۰۱۶ اعلام کند که «فرانسه ممکن است ظرف یک هفته به یک دیکتاتوری تبدیل شود». میریل دل ماس مارتی که یکی از بزرگترین استادان حقوق در فرانسه است خواهان توجه همگانی به روندی شده که باعث می شود فرانسه وارد یک دوره «دیکتاتوری نرم» شود.

ولی سرکوب وحشیانه ظاهراً فرانسوا اولاند را راضی نکرد و او کار را تا جایی ادامه داد که خواهان تغییر در قوانین شهروندی شد. فرانسوا اولاند با سوار شدن به موج جهانی ناشی از حملات نوامبر، و تحت تاثیر مشاورش مارک گیلان تا جایی پیش رفت که قانون اساسی فرانسه را طوری اصلاح کرد که بتواند تابعیت فرانسوی را از شهروندانی که شهروندی دو گانه داشتند بگیرد و آنهایی که تحت اتهام تروریسم قرار گرفته اند و حتی آنهایی که در فرانسه به دنیا آمدند از شهروندی خود محروم شوند و عملاً به فردی بدون شهروندی در دنیا تبدیل شوند.

**انباشت قوانین ضد تروریستی
در فرانسه باعث شد که
رئیس کانون وکلای فرانسه
فردریک سیکارد در سال ۲۰۱۶
اعلام کند که «فرانسه ممکن
است ظرف یک هفته به یک
دیکتاتوری تبدیل شود»**

منطقی که آنها برای این کار برای خود برمی شمردند این بود که تروریست ها دیگر نخواهند توانست فرانسوی باشند و بنابراین باید آنها را به کشور اصلی شان بازگرداند، حتی اگر آنها در فرانسه به دنیا آمده باشند و هیچ پیوندی با پدرها و مادرها و پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایشان و مکان تولد آنها نداشته باشند. آخرین باری که چنین قانونی در فرانسه اجرایی شد پیش از رژیم ویشی هوادار نازی بود که تا پیش از الغای آن در سال ۱۹۴۵ جمعیت یهودی فرانسه را هدف قرار می داد. به رغم این که رئیس جمهور و دولت او تلاش زیادی کردند تا از این قانون برای مبارزه با تروریسم استفاده نکنند، این پروژه پس از اعتراض های عمومی مردمی لغو شد و در عرصه بین المللی هم به مایه شرمساری فرانسه بدل شد چون این قانون نقض آشکار ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. حتی بعضی اعضای کابینه هم به صورت ضمنی گفتند که این قانون باعث شرمساری آنها بوده است.

کارها و عبادتگاه های مسلمانان انجام شده است و تنها شمار بسیار اندکی از آنها با تحقیقات پلیسی برای تروریسم مرتبط بوده است. برای نمونه، دستگاه های امنیتی محلی از همان ژانویه سال ۲۰۱۶ هشدار داده بودند که وضعیت اضطراری و مدل رفتاری صرفاً سرکوبگرانه فرانسه ناکارآمد است. این گزارش به صورت پنهانی افشا شد و سر از گزارش ژنرال دیرخانه ملی امنیت و دفاع در آورد.

افزون بر آن، رئیس جمهور پیشین فرانسه، فرانسوا اولاند (۲۰۱۲ تا ۲۰۱۷) پیوسته برای اعلام وضعیت اضطراری در فرانسه توجیهات مختلف ارائه می کرد اما معلوم شد که تنها ۲۵ بار جرائم مرتبط با تروریسم گزارش شده و این در حالی است که بیش از سه هزار و ۶۲ حمله به گروه های مختلف انجام شده بود و جالب است که از این تعداد تنها چهار مورد به تحقیقات بیشتر در رابطه با تروریسم منتهی شد. ۲۱ مورد دیگر هم به مسئله توجیه تروریسم مربوط می شد، مثلاً افراد آشکارا نگرش هایی را ابراز کرده بودند که می شد آن را حمایت از تروریسم دانست مثلاً آنها پست های فیس بوکی در اینباره گذاشته بودند.

معلوم است که تفسیر این که آیا این توجیهات واقعاً پشتیبانی از تروریسم است یا نه تنها و تنها به دولت و حکومت واگذار شده بود. در مجموع، تنها ۱۳ صدم درصد از آن حملات واقعاً موثر بودند. ولی کسی نمی گوید که در جریان این حملات هزاران انسان بی گناه قربانی تحقیر و وحشی گری پلیس واقع شدند و بچه های آنها برای دوره های آموزشی اجباری فرستاده شدند و به آنها گفته شد که پدران آنها و مادران آنها زیر نظر هستند. حملات پیوسته به مساجد مسلمانان با بهانه تروریسم هم تحقیر دیگری است که به مسلمانان روا داشته شده است. پیامدهای چنین عملیات هایی تا سال ها با کودکانی که شاهد آنها بوده اند خواهند بود و بچه ها برای مدت های طولانی تاثیر وحشت های این رویدادها واقع خواهند شد و هیچ تضمینی وجود ندارد که آنها بعداً در نتیجه این آزرده گی تصمیم به انتقام کشی پیدا نکنند.

جالب است که می دانیم حملات تروریستی وقتی امکان پذیر می شوند که دستگاه های اطلاعاتی داخلی و بین المللی در کار خود ناکام بمانند، و با وجود این در این سال ها هیچ کدام از آنها بازخواست نشده اند. پس از هر حمله معلوم شد که تروریست ها پیشتر زیر نظر بوده اند ولی بعدا رها شده اند یا توانسته اند از تورهای امنیتی بگذرند. محمد مره، برادران کوچانی، خالد کلکال که شناخته شده ترین تروریست ها بودند همگی زیر نظر سرویس های اطلاعاتی و امنیتی بودند.

چنین اشتباهاتی با وجود ۱۷ قانونی ضد تروریستی که تصویب شده اند و همچنین با توجه به این واقعیت که فرانسه قانون نظارت را اجرایی کرده است بخشش ناپذیرند. قانون نظارت رسماً نظارت همگانی به وسیله دولت را قانونی می کند و آی اس پی ها را ملزم می کند داده های اینترنتی مشتریان شان را برای دولت بفرستند.

ولی برای حکومت و رسانه ها، مسلمانان همیشه مجرم هستند، حتی در جایی که می بینیم آنها همیشه نخستین قربانیان تروریسم بین المللی هستند. در فرانسه، بسیاری از مسلمانان قربانی واپسین موج حملات بوده اند. نخستین قربانی حمله روز باستیل (۲۰۱۶) یک زن محجبه مسلمان بود. حمله کنندگان حتما دیده اند که او آشکارا یک زن مسلمان است و با وجود این، تصمیم گرفتند با ماشین او را زیر بگیرند و بکشند. با وجود این، دولت فرانسه و رسانه های این کشور نتوانستند در برابر وسوسه استفاده از روایت «آنها در برابر ما» مقاومت کنند و یک بار دیگر از همان حقه انداختن تقصیر حملات به گردن مسلمانان فرانسه استفاده کردند.

این مشکلات ساختاری در واقع در اسلام هراسی ناشی از حملات تروریستی پنهان می شود تا مسلمانان به عنوان مقصر کوتاهی های دولت فرانسه برای محافظت از شهروندانش معرفی شوند.

از آن گذشته، وحشی گری دولتی تنها خشونت نیست که در کشوری که ادعا می کند «یک کشور حقوق بشری» است علیه اقلیت ها روا داشته می شود. تبعیض برای میلیون ها فرد فرانسوی یک واقعیت

هر روزه است. پژوهشگری به نام مری آن والفورت در دانشکده کسب و کار پاریس در مطالعه ای که در سال ۲۰۱۵ انجام داده است نتیجه گرفته است که مسلمانان برای پیدا کردن کار باید بیش از دیگر شهروندان برای داشتن شغل اقدام کنند. وضعیت تبعیض علیه هر کسی که در فرانسه او را به عنوان «شهروند درست و حسابی» نمی شناسند آن چنان بد است و آن چنان در تاروپود اقتصاد فرانسه در هم تنیده که یک اندیشکده با نام فرانس استراتژی که از زیر مجموعه های دفتر نخست وزیری است هشدار داده که دسترسی غیرمنصفانه به مشاغل و ترفیحات باعث شده اقتصاد فرانسه حدود ۱۵۰ میلیارد یورو در سال زیان ببیند.

برای حکومت و رسانه ها، مسلمانان همیشه مجرم هستند، حتی در جایی که می بینیم آنها همیشه نخستین قربانیان تروریسم بین المللی هستند. در فرانسه، بسیاری از مسلمانان قربانی واپسین موج حملات بوده اند

انگشت نما کردن مسلمانان را می توان به بهترین وجهی در مسئله حجاب مسلمانان دید؛ آنها حجاب را تابلویی برای اسلام سیاسی می بینند و به همین دلیل تصویب قوانین جدید علیه آن را توجیه می کنند

انگشت نما کردن و شیطان سازی هر روزه از مسلمانان

انگشت نما کردن مسلمانان را می توان به بهترین وجهی در مسئله حجاب مسلمانان دید؛ آنها حجاب را تابلویی برای اسلام سیاسی می بینند و به همین دلیل تصویب قوانین جدید علیه آن را توجیه می کنند. بسیج کردن این همه قانون برای سرکوب کردن مسلمانان را می توان تا قانون ممنوعیت حجاب در سال ۲۰۰۴ رهگیری کرد؛ این قانون صندوقچه شیاطین را گشود و توفانی از قوانینی که هدفش صرفاً مسلمانان بود

را به مرحله اجرا در آورد. در سال ۲۰۰۴ با این توجیه که روسری با قوانین سکولاریسم (لایسیتته) نمی خواند روسری را ممنوع کردند. ولی این توجیه درست نیست. لایسیتته به معنای خنثی از دین بودن حکومت است، نه استفاده کنندگان از خدمات حکومتی. به دیگر سخن، کارمندان دولت حق ندارند نمادهای دینی بپوشند ولی این قانون شامل کسانی مانند دانش آموزان و دانشجویان و دیگر کسانی که می خواهند وارد اداره های دولتی شوند نمی شود. شورای دولتی (والا ترین مرجع مدیریتی) در ۲۹ نوامبر ۱۹۸۹ در حکم شماره ۳۴۶۸۹۳ خود حق دانش آموزان و دانشجویان برای پوشیدن نمادهای دینی را به رسمیت شناخته است.

مطالعاتی که نهادهای مختلف در سال های متمادی انجام داده اند نشان دهنده سرشت ساختاری نژادپرستی هستند و کار تا جایی پیش رفته که نسل های دوم و سوم کودکان مهاجران با موانع بزرگی بر سر راه خودشان برای ادغام در جامعه مقصد روبرویند. برای نمونه، موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی در فاصله سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ پژوهشی انجام داد و نتایجی را منتشر کرد که تا سال ها پژوهشگران به آنها استناد می کردند. گرچه ۹۳ درصد از فرزندان مهاجران می گویند خود را فرانسوی می دانند، بیشتر آنها می گویند که دیگران «فرانسوی بودگی» آنها را نمی پذیرند و آنها را فرانسوی نمی دانند. نتیجه نهایی این پژوهش این است که فرزندان مهاجران وضعیتی بدتر از پدر و مادرهایشان دارند.

همین پژوهش نتیجه می گیرد که فرزندان مهاجران شمال آفریقا نرخ مرگ و میر بالاتری دارند. میشل گیلوت می گوید نرخ مرگ و میر فرزندان مهاجران پدرومادرهایشان اهل مراکش، الجزایر و تونس هستند ۷۰-۸۰ درصد بالاتر از بچه های همسن و سالشان است که پدر و مادرهای غیر مهاجر دارند.

کشتار آداما تروره، امینه بنتوسی، ویسم ال یمنی، بابا کار گویه، لیامین دینگ یا سدریک شوویات، و تجاوز به تیو لو کو در پاسگاه پلیس با باتون و بسیاری از موارد دیگر در ۳۰ سال گذشته

حمل و نقل همگانی «به برخی زنان اجازه سوارشدن به اتوبوس نداده اند چون می گویند این زنان لباس موقری نداشته اند». این سخن او اشاره به یک رویداد داشت که در منطقه ۱۹ پاریس اتفاق افتاد. یک راننده اتوبوس اجازه نداد زنی سوار اتوبوس شود. این رویداد به سرعت باعث ایجاد یک مناقشه دیگر درباره اسلام شد و برخی گفتند اسلام گرایان ایده های خود را بر جامعه تحمیل می کنند. بعدا معلوم شد راننده نه به خاطر لباس زن، که به خاطر این که آن زن بر خلاف قوانین می خواست با سیگار روشن وارد اتوبوس شود به او اجازه سوار شدن نداده بود.

آن چه مهم است نه خود واقعیت، که توصیف واقعیت از زبان رییس جمهور است تا بتواند پروژه ایدئولوژیک خود را به خورد مردم بدهد و اقدامات سرکوبگرانه بعدی خود را توجیه کند. یکی از این اقدامات را در مداخله تشکیلات مکرون در انتخابات خیره های مسلمانان می تواند دید؛ آنها تلاش داشتند کسانی که از نگاه آنها مناسب نیستند نتوانند انتخاب شوند و بعدا سازمانها و مدارس می که متهم به «جدایی گرایی» بودند را تعطیل کردند و «فشارهای مدیریتی و مالی» بر سازمانهای زیر حمله دولت اعمال کردند.

سرشت سرکوبگرانه چنین اقداماتی در کشوری که پیوسته به دیگر کشورهای جهان درس لائیسیته می داده و حکومتش به شدت از دخالت در مسائل دینی منع می شده و نهاد دین هم از دخالت در حکومتش منع می شده، شگفت آور است. این حقوق پس از سالها جنگ با کلیسا در قانون جدایی دین از سیاست در سال ۱۹۰۵ تضمین شد ولی امانوئل مکرون با قانون ضد جدایی گرایی اش خواهان تصویب قوانینی شد که غیرقانونی هستند و باعث مداخله غیررسمی حکومت در سازمانهای اسلامی می شوند. به دیگر سخن، لائیسیته وجود دارد ولی نه برای همه، درست مثل زمانی که قانون ۱۹۰۵ تصویب شد و در فرانسه ابلاغ شد ولی مردم کشورهای مستعمره فرانسه از آن محروم بودند. هدف این بود که مسلمانان مستعمره شده تحت شدیدترین کنترلها باشند.

این زبان آوری را به هیچ عنوان نمی توان بی ضرر یا لغزش زبان دانست. استفاده از اصطلاح جانوران وحشی در واکنش به تظاهراتهای سیاهان و عربها در کمترین حالت یک نژادپرستی آشکار است که یک بار دیگر ثابت می کند فرانسه با گونه ای متفاوتی از انسانها سروکار دارد که سزاوار رفتاری متفاوتند.

این را در یک سخنرانی ۹۰ دقیقه ای از امانوئل مکرون در شهر لامور در سمت غربی پاریس بزرگ هم می توان دید. رییس جمهوری در سخنرانی مشهور خود درباره «جدایی گرایی» یک چرخش شدیدتر را در رابطه با مسلمانان نشان داد. درست همانطور که حکومتهای دیگر هم برای خودشان یک دشمن مسلمان را بر ساخته اند، «جدایی گرایی» هم هوجی گری جدید مکرون است و او یک کارزار ۱۸ ماهه را تا پیش از انتخابات بعدی علیه این «جدایی گرایی» راه انداخته است. یکی از اقداماتی که او انجام داده است اصلاح «لائیسیته» است تا بتواند آن را در رویارویی با یک دشمن بسیار استثنایی - یعنی شهروندان مسلمان - به کار بگیرد. مکرون گفت «آن چه اکنون باید با آن روبرو شویم جدایی گرایی اسلامی است. این یک پروژه آگاهانه دینی - سیاسی نظریه پردازی شده است که در انحرافهای عملی از اصول جمهوریت تجلی بیرونی می یابد و اغلب به تشکیل یک ضد - جامعه می انجامد که تجلی آن بیرون افتادن بچه ها از مدرسه، و شکل گیری کردارهای ورزشی و فرهنگی است که بهانه ای برای آموزش اصولی خواهند شد که با اصول جمهوریت همخوان نیست. این مغزشویی است و ما با اجازه دادن [به رشد آن] داریم اصول خودمان، برابری زن و مرد، کرامت انسانی و ... را نفی می کنیم. باید یک بار دیگر همه چیزهایی که جمهوریت به ما داده بود را پس بگیریم و نگذاریم جوانان یا شهروندان ما به سوی اسلام افراطی جذب شوند».

امانوئل مکرون با استفاده از چند رویداد خاص و استثنایی برای توصیف «واقعیتهای جدایی گرایی اسلامی» شکوه می کرد که برخی کارکنان

صرفا از سر تصادف یا اشتباهات پلیس در موقعیتهای دشوار نبوده اند. دیوان عدالت اداری فرانسه می گوید «۸۰ درصد از کسانی که به عنوان مردان جوان عرب یا سیاهپوست شناخته می شوند گفته اند در پنج سال گذشته دست کم یک بار پلیس آنها را متوقف و بازرسی بدنی کرده است. با توجه به این که پلیسهای فرانسوی مشهور به استفاده بدون هشدار از خشونت هستند (دفتر بازرسی عمومی در اداره پلیس ملی از ماموران پلیس تشکیل شده که حاضر نمی شوند علیه خشونتها و وحشیگریهای پلیس رای صادر کنند) و این را در جنبش جلیقه زردها در سالهای ۲۰۱۸ تا ۲۰۱۹ و تظاهراتهای ضد اصلاحات قانون کار در سال ۲۰۱۶، و موارد پرشمار دیگر می توان دید، چه انتظاری از رفتار آنها با حاشیه های شهرها که در آن اقلیت های غیر سفید پوست زندگی می کنند می توان داشت؟ در واقع، آنها دهه هاست که به آزمایشگاههایی برای تمرین سرکوب بدل شده اند.

جدایی از وحشیها

این فوران اجتماعی باعث شد پس از قتل جرج فلوید ۲۰ هزار نفر در ژوئن ۲۰۲۰ فرمان حکومت را نادیده بگیرند و علیه نژادپرستی نظام مند و وحشی گری پلیس بایستند. خواسته تظاهر کنندگان ساده و مشخص بود. آنها خواهان پایان پرونده سازیهای نژادی، وحشی گری پلیس و خواستار اعمال عدالت برای قربانیان خشونت پلیس بودند؛ همچنین، آنها خواستار فرصتهای برابر برای اقلیت های غیر سفید پوست بودند. امانوئل مکرون زیر بار شنیدن صدای تظاهر کنندگان صلح جو نرفت و از یاد برد که در سال ۲۰۰۵ این مشکل باعث خیزشهای حاشیه نشینان شد؛ و از این تظاهرات انتقاد کرد و کارزاری را علیه چیزی که خودش به آن «جدایی گرایی» می گفت به راه انداخت. جرالدارمانین وزیر داخله او یک ارزیابی از شرایط را به او ارائه کرد که باز هم وضعیت را بدتر کرد. دارمانین گفت درباره افرادی که کم کم به «جانوران وحشی» بدل می شوند نگران است.

در فرانسه سده بیست و یکم امنوئل مکرون چیزی را گفته است که دولت مدت‌ها در سینه خود نگه داشته و بیرون نداده بود. نسل‌های جدید مسلمانان فرانسه اکنون دیگر خودشان را این قدر فرانسوی می‌دانند که خواهان شهروندی کامل هستند و از سازماندهی خود و اعتراض به حکومت ترسی ندارند.

تعطیل کردن سی‌سی‌آی‌اف، باراکاسیتی، مدرسه خصوصی ام‌اچ‌اس و ده‌ها حمله دیگر علیه سازمان‌های خیریه اسلامی و مساجد به دنبال ویران کردن یا تهدید کردن هر سازمانی بودند که به خودش جرات داده بود نشان دهد مسلمانان هم باید بتوانند خود را سازمان‌دهی کنند و از حقوق خود به منزله شهروندان فرانسه بهره‌مند باشند. در ماجرای سی‌سی‌آی‌اف کل حمله بر پایه یک اتهام دروغین انجام شد. حکومت هیچ مدرکی نداشت. شواهدی که وزیر کشور عرضه کرد صرفاً بر پایه عدم موافقت حکومت با رویکرد این سازمان برای مبارزه با اسلام‌هراسی، یا زدن اتهام گرداندن یک «سازمان اسلام‌گرا» به رهبران سازمان استوار بودند.

وزیر کشور مجموعه‌ای از حمله‌ها را علیه خیریه‌های اسلامی ترتیب داد و این در حالی بود که هیچ مدرکی در دست نداشت و تقریباً هیچ چیز خاصی هم در جریان این حمله‌ها به دست نیامد. نیت او روشن بود. او خودش گفت که می‌خواسته «به اسلام‌گرایان پیامی بفرستد»، چه مسلمانان از قانون سرپیچی کرده باشند و چه نکرده باشند.

در چند ماهه بعد هم تهدیدها همچنان ادامه داشتند. در مارس سال ۲۰۲۱، ۸۹ مسجد و دیگر سازمان‌های اسلامی هدف حمله پلیس فرانسه واقع شدند و این باعث احساس ترس و رنجش در میان مسلمانان شد. در کل سال ۲۰۲۱ امنوئل مکرون و جرالد دارمانین با اتهام دروغین جدایی‌گرایی، استفاده از ابزارهای خشن برای حمله به مردم - صرفاً به دلیل دین آنها - را مجاز اعلام کردند.

مکرون و دولت‌ش تا به امروز نتوانسته‌اند نام یک رهبر، چهره همگانی یا سازمان یا نماینده قانونی مسلمانان را ببرند که خواهان جدایی‌گرایی از جمهوری فرانسه

باشد. رهبران مسلمانان فرانسه و نمایندگان آنها را می‌توان به درستی متهم کرد که پیوسته تلاش کرده‌اند نشان دهند به فرانسه وفادارند و این در حالی بوده که آنها و جماعت‌هایشان هر روز بیش از دیروز سرکوب می‌شوند. آنها به جای این که مانند بخش‌های دیگر جامعه فرانسه (جلیقه زردها، جنبش ضد اصلاحات قانون کار، کلاه سرخ‌ها، فمیست‌ها، محیط زیست‌گرایان و غیره) ساکت نمانند و خواهان مقاومت شوند، با حکومت و کارزار ارتباطی آن برای مشروعیت بخشیدن به قوانین ضد جدایی‌گرایی همراه و همدست شده‌اند.

زدن و بستن سازمان‌هایی که مسلمانان آنها را پایه‌گذاری کرده‌اند تلاشی برای کنترل کردن جنگ با نژادپرستی و هدایت آن به سویی است که مطلوب حکومت فرانسه باشد

شکاف تاریخی میان این سازمان‌ها و سازمان‌های ضد نژادپرستی مورد حمایت حکومت مانند اس‌اواس، لیکرا و راسیزمه مبتنی بر شیوه نگاه به مسئله نژادپرستی است

از نگاه سازمان‌های مورد حمایت حکومت، نژادپرستی صرفاً رویدادهایی هستند که در گوشه و کنار به وسیله افراد افراطی نونازی یا راست افراطی شکل می‌گیرند، نه یک مسئله ساختاری که ربطی به صف بندی‌های سیاسی چپ و راست ندارد

مسجد جامع پاریس و تولید آن شمس‌الدین حافظ حتی پا را از این هم فراتر گذاشته‌اند و از سرکوب جماعت‌های مسلمان به وسیله حکومت فرانسه پشتیبانی می‌کنند. وقتی مکرون خواهان تشکیل یک هیات از امامان مساجد شد تا گفتمان همگانی روحانیون مسلمانان را تنظیم کنند و چیزهایی که

باید و نباید در مساجد موعظه شوند را مشخص کنند، شمس‌الدین حافظ نه تنها این ایده را پذیرفت و رد نکرد، بلکه حتی یک نسخه خیلی سخت‌گیرانه‌تر از سند تشکیل این هیات را ارائه کرد. در این سند آمده که امامان مساجد باید از دینداران بخواهند وفاداری خود را به جمهوری فرانسه اعلام کنند و درباره جنگ‌های خارجی صحبت نکنند (به دیگر سخن، درباره اشغال فلسطین به وسیله اسرائیل چیزی نگویند). رهبران موجب بگر دولت مانند پیشینانشان در مستعمره‌های فرانسه باید تسامح‌نقاله میان دولت و جماعت‌های اسلامی باشند.

زدن و بستن سازمان‌هایی که مسلمانان آنها را پایه‌گذاری کرده‌اند تلاشی برای کنترل کردن جنگ با نژادپرستی و هدایت آن به سویی است که مطلوب حکومت فرانسه باشد. شکاف تاریخی میان این سازمان‌ها و سازمان‌های ضد نژادپرستی مورد حمایت حکومت مانند اس‌اواس، لیکرا و راسیزمه مبتنی بر شیوه نگاه به مسئله نژادپرستی است. از نگاه این سازمان‌های مورد حمایت حکومت، نژادپرستی صرفاً رویدادهایی هستند که در گوشه و کنار به وسیله افراد افراطی نونازی یا راست افراطی شکل می‌گیرند، نه یک مسئله ساختاری که ربطی به صف بندی‌های سیاسی چپ و راست ندارد.

چون فرزندان مهاجران پسااستعماری، عمدتاً از آفریقا و جزایر کارائیب به این نتیجه رسیده‌اند که دولت قصد ندارد به صورت جدی و صادقانه علیه نژادپرستی عمل کند و اصلاً به دنبال آن نیست که بنیان‌های نژادپرستانه جمهوری فرانسه که از عصر استعماری به این کشور ارث رسیده است را تغییر دهد، و چون به لحاظ تاریخی سازمان‌های مورد حمایت حکومت مانند اس‌اواس، راسیزمه و لیکرا همیشه سیاست‌های نژادپرستانه را جدی نگرفته‌اند و حتی در برافروختن حرارت مناقشه‌های ملی علیه مسلمانان مشارکت کرده‌اند، بسیاری از آنها تصمیم گرفته‌اند که سازمان‌های مستقل خود را بنا کنند. این گرایش به استقلال سیاسی و سازمانی همیشه به دنبال این بوده که با نژادپرستی سیاسی مقابله کند، نه این که آن را صرفاً یک مسئله اخلاقی بداند.

فرانسه در بدترین حالت است. این کارزار علیه مفهوم چپ‌گرایی اسلامی است که می‌گوید دانشگاه‌ها پایگاه‌های چپ‌گرایانه‌ای هستند که به اسلام سیاسی پناه داده‌اند و به سکویی برای تقویت آن بدل شده‌اند. به رغم دروغ بودن جریان چپ‌گرایی اسلامی، و به رغم این واقعیت که چپ فرانسه به لحاظ تاریخی مقصر ترویج اسلام‌هراسی بوده و تلاش‌های کارگران مهاجر برای خود سازمان‌دهی را مختل کرده، فردریک ویدال وزیر آموزش عالی خواهان تحقیقات درباره دانشگاه‌ها شده چون معتقد است «چپ‌گرایی اسلامی جامعه فرانسه را فاسد کرده است».

کارزار ضد چپ‌گرایی اسلامی که از سوی وزیر آموزش عالی که خودش استاد دانشگاه است اداره می‌شود باعث ایجاد خشم عمومی در دانشگاه‌ها شده و کار تا جایی بالا گرفته که مرکز ملی پژوهش‌های علمی که یک سازمان دولتی پژوهشی و بزرگ‌ترین آژانس پژوهشی در اروپاست یک بیانیه مطبوعاتی داده و ضمن اعتراض به وزیر، به مردم اطمینان داده که چیزی به عنوان چپ‌گرایی اسلامی یک واقعیت علمی نیست.

هدف پنهانی حکومت این است که استادان دانشگاه‌ها را تهدید کند تا جرات نکنند با کارزار ضد جدایی‌گرایی حکومت مخالفت کنند. چون جنگ حکومت علیه مسلمانان سازمان یافته یا مسلمانانی که می‌خواهند به خودشان سازمان‌دهی کنند است، هر کسی که ممکن است در آینده بخواهد از مسلمانان هواداری کند را باید ترساند. این حرکت به سوی خاص علوم انسانی را هدف قرار داده چون پژوهشگران علوم انسانی سال‌هاست متهمند به دنبال بهانه‌ای برای پشتیبانی از تروریسم، تبهکاری، و مخالفان جمهوری فرانسه هستند.

از این لحاظ، حکومت فرانسه دقیقاً کاری را انجام می‌دهد که دیگر حکومت‌های تمامیت‌خواه در کشورهای خودشان علیه علوم اجتماعی انجام می‌دهند. امانوئل مکرون فرقی با ویکتور اوربان در مجارستان یا شینزو آبه نخست‌وزیر پیشین ژاپن ندارد و همه اینها

به مسلمانان نداشت. حکومت از این تراژدی ملی سوء استفاده کرد تا کارزار ضد جدایی‌گرایی خودش را موجه‌تر جلوه دهد. حکومت آشکارا یک تلاش برای بدنام کردن چیزی که خود به آن «چپ‌گرایی اسلامی» یا وحدت میان چپ‌گرایان و اسلام‌گرایان برای سرنگونی جمهوری فرانسه می‌گوید را در دست اقدام گرفته است. ژان میشل بلنکور وزیر آموزش فرانسه «چپ‌گرایان اسلامی در دانشگاه‌ها» را متهم کرد که «مسئولیت فکری» کشتن ساموئل پتی را به عهده داشته‌اند. حتی به یکی از نمایندگان پیشین مجلس به نام مانوئل والس که بارها مورد تمسخر مردم قرار گرفته و دیگر اعتباری ندارد جایگاهی دادند تا ژان لوک ملنچون رییس حزب پایداری فرانسه را متهم به دخالت مستقیم در این رویداد کند.

این اتهامات با واقعیت همخوانی ندارند. چپ فرانسه سال‌هاست نتوانسته در گفتمان‌های فرانسوی نفوذ کند ولی برای مکرون و وزیر آموزش و وزیر آموزش عالی او راحت است که هشدار دهند تهدید چپ‌گرایانه در حال قدرت گرفتن در این کشور است. اسلام‌هراسی قرن بیست و یکمی به شدت از سوی چپ فرانسوی تغذیه شده است؛ از حزب کمونیست گرفته که پیشتر کارزاری برای ممنوعیت حجاب در مدارس را به راه انداخته بود تا حزب سوسیالیست که با تبلیغ «ناامنی فرهنگی» برای خودش نامی دست و پا کرده، نسخه چپ‌گرایانه نظریه جایگزینی بزرگ، تا ملانچون و دوستانش که در بیست سال گذشته از همه کارزارهای ضداسلامی حمایت کرده، چپ‌ها در تنور اسلام‌هراسی دمیده‌اند و می‌دمند.

مسلمانان فرانسه در محاصره

همانطور که حکومت فرانسه قوانین ضد جدایی‌گرایی خودش را پیش می‌برد، یک بازاریابی سیاسی چندلایه‌ای هم برای نمایش فرانسه به عنوان کشوری که تحت محاصره اسلام‌گرایانه سازمان یافته‌ای قرار گرفته شکل گرفت که هدف آن تشکیل یک جامعه موازی در بهترین حالت، و سرنگونی جمهوری

این تقابل میان گروه به شدت حمایت شده ضد نژادپرستی، و کوشندگان عرب و سیاهپوست مستقل برای دهه‌ها ادامه داشته و یک گروه از حکومت به عنوان سکوی پرش استفاده می‌کند در حالی که گروه دیگر با وجود برچسب‌زنی‌های تندروی که به آنها می‌زنند، همچنان مبارزه خود را ادامه می‌دهند.

این کنترل اکنون با توافق میان لیکرا و مسجد جامع پاریس به یک کنترل رسمی بدل شده است. لیکرا یک نام تاریخی و ضد نژادپرستانه در گفتمان فرانسوی است. این سازمان در سال ۱۹۲۷ با عنوان شورای بین‌المللی علیه نژادپرستی و سامی‌ستیزی بنیان‌گذاری شد و با وجود این، لیکرا در ۲۰ سال گذشته یک کنشگر بزرگ در کاستن از حرارت مبارزه با نژادپرستی و فروکاستن آن به یک مسئله اخلاقی بوده است. افزون بر آن، این سازمان با جدیت با شکل‌گیری دیگر سازمان‌های ضد نژادپرستی به وسیله جماعت‌های نژادی مقابله کرده است.

رییس مشهور آن آلن جاکوبوتز آشکارا می‌گوید اسلام‌هراسی یک دروغ است. در سال ۲۰۱۷ استادان دانشگاه از همه جای کشور در دانشگاه لیون جمع شدند تا درباره اسلام‌هراسی سخنرانی کنند ولی لیکرا در اتحاد با اسلام‌هراسان راست افراطی و چپ افراطی به رییس دانشگاه فشار وارد آوردند تا این رویداد را لغو کند. پس از چند روز مناقشه، دانشگاه تسلیم شد و این رویداد لغو شد و ده‌ها استاد و پژوهشگر دانشگاه که برای شرکت در این همایش برنامه‌ریزی کرده‌اند سرخورده شدند.

به رغم این پیشینه، مسجد جامع پاریس توافقنامه با لیکرا برای کمک به «قربانیان خشک مغزی ضداسلامی» امضا کرد. به دیگر سخن، حکومت همه سازمان‌های ضداسلام‌هراسی را تعطیل کرد تا مسیر برای عوامل خودش باز شود و آنها بتوانند کنترل میدان را در دست بگیرند.

مکرون و حکومتش یک تلاش تمام عیار دیگر را هم در این رابطه انجام دادند و مسلمانان فرانسه را مقصر قتل ساموئل پتی در ۱۶ اکتبر ۲۰۲۱ دانستند و این در حالی است که قاتل هیچ ربطی

خواهان سرکوب علوم اجتماعی شدند و علوم اجتماعی را عامل ایجاد مخالفت‌ها در جامعه دانستند.

چون زهر آگین ضد مسلمانان که در نتیجه قانون ضد جدایی‌گرایی ایجاد شد وارد سالن‌های مجلس فرانسه شد و مناقشه‌هایی را در میان سناتور‌ها ایجاد کرد و برخی از آنها حتی خواهان اقدامات سخت‌تر از جمله ممنوعیت «رقص‌های شرقی» یا «به اهتزاز درآوردن پرچم‌های خارجی» (کاری که برخی جماعت‌های شمال آفریقا در عروسی‌های خود می‌کنند)، «ممنوعیت روسری برای بچه‌ها» و غیره شدند. حتی میانه‌روهایی که در حالت معمول اهمیتی به زبان‌آوری راست افراطی نمی‌دادند هم خواهان «ممنوعیت پوشش نمادهای دینی در میان کارکنان حوزه‌های رای‌گیری» و جلوگیری از حضور زنان محجبه به عنوان کارکنان این بخش شدند. یکی از اعضا گفت: «وقتی دیدیم یک زن محجبه می‌تواند به عنوان کارمند ارزیاب در یک ایستگاه در کشور ما کار کند، شوکه شدیم». شمار دیگری از آنها داستان‌هایی دیگری از نماز خواندن دانشجویان مسلمان در راهروهای دانشگاه گفتند و خواهان «ممنوعیت نماز خواندن در دانشگاه‌ها» گفتند. حمله آشکار به مسلمانان و نگاه آفا بالاسری به این که چه کسی حق دارد سخت‌ترین اقدامات را علیه آنها انجام بدهد باعث شد سناتور استر بناسا خواهان «خشم» همکارانش علیه مسلمانان شوند.

برای این که مسلمانان به طور کامل از کنشگری به عنوان شهروندان فرانسه محروم شوند و نتوانند در بحث‌ها مشارکت کنند، برخی فهرست‌های ممنوعه اعلام شد که از افرادی تشکیل شده‌اند که در انتخابات‌ها حق مشارکت ندارند. این یک حمله مستقیم به ابتکاراتی بود که پیش‌بینی شده بود تا غیرسفيدپوستان فرانسوی که نمی‌تواند در احزاب سیاسی مشارکت کنند و از طرف آنها کاندیدا شوند، بتوانند به صورت مستقل وارد چرخه انتخابات شوند.

رایین ردا که نماینده یکی از مناطق حاشیه‌ای در جنوب پاریس در مجلس و عضو حزب جمهوریخواهان بود یک

متمم را پیشنهاد کرد که بر اساس آن می‌شد «هر شهروند خارجی که به صورت معمول در پرستشگاه‌هایی رفت و آمد داشت که بر اساس قانون تعطیل شده بودند» را می‌شد از کشور اخراج کرد. از سوی دیگر، اریک سیوتی که یک عضو دیگر حزب جمهوریخواهان و برنده دور نخست انتخابات درون حزبی اولیه برای انتخابات ریاست جمهوری است خواهان «زندانی کردن زنانی که کل صورتشان را با حجاب می‌پوشانند» شد.

تجزیه طلبان واقعی کی هستند؟

این قانون در نهایت در ۲۴ اکتبر تصویب شد و ژانگولر بازی‌های حکومت به نتیجه رسید. گذشته از تعطیل کردن سازمان «جنریشن آیدنتر» که به صورت گله‌وار از مارین لوپن و حزب حرکت ملی او پشتیبانی می‌کردند و حتی به دنبال گرفتن پست‌های مدیریتی دولتی هم بودند، حکومت هیچ اقدامی برای جدایی‌طلبی انجام نداد. از آن‌سو، جدایی‌گرایی اجتماعی را چه کسانی برای اولین بار آغاز کردند؟ پولدارهایی که نمی‌خواستند مالیات بدهند (۶۰ تا ۸۰ میلیارد یورو در سال)، برتری طلبان سفیدپوستی که برای خودشان اردوگاه‌های آموزشی ساختند و کافه‌های «فقط برای» سفیدپوستان افتتاح کردند، و جدایی‌گرایی جغرافیایی که به تمرکز پولدارها و متمولین در مناطق خاصی انجامید؛ جالب است که این جدایی‌گرایی‌ها تا کنون حکومت را وادار به اقدام نکرده است. درست همانطور که مکرون درباره بستن «۲۱۲ کافه اسلام‌گرایان» بحث می‌کرد، دغدغه بر ساخت شده فرانسه درباره «جدایی‌گرایی» واقعا دغدغه‌ای برای سربراه کردن مسلمانان و تبدیل کردن اسلام به یک دین فرانسوی است. در کشوری که پیشینه‌ای بلند از پیگرد و آزار اقلیت‌های دینی (یهودیان، ایتالیایی‌ها و کارگران مهاجر لهستانی، و اسپانیایی‌هایی که از جنگ داخلی به این کشور پناه آورده بودند) دارد، مسئله اصلی نه جدایی‌گرایی، که خود مسلمانان هستند. این که سازمان‌هایی مانند سی‌سی‌آی‌اف و باراکاسیتی به این آسانی

بسته می‌شوند باعث می‌شود پرسش‌هایی درباره مدل‌های سازمانی که جماعت‌های مسلمان اقتباس می‌کنند شکل بگیرد. نمونه‌هایی که سازمان‌هایی مانند سی‌سی‌آی‌اف اقتباس کردند و باعث شکست آنها شد باید به مسوولیتی برای مسلمانان فرانسه بدل شود. پس از ۱۵ سال فعالیت، میلیون‌ها یورو جمع‌آوری خیریه و به رغم نمایش خود به عنوان یک محافظ مشروع مسلمانان علیه اسلام‌هراسی، سی‌سی‌آی‌اف کشور را ترک کرد و بدون این که مبارزه‌ای کند، خودش خودش را تعطیل کرد. هیچ مبارزه‌ای، تظاهراتی یا مقاومتی انجام نشد در حالی که «اسلام‌هراسی دولتی» هر روز مدارک و شواهد بیشتری از خود به جام گذاشت. جنگ‌های داخلی جامعه مدنی برای داشتن انحصار مطلق بر اسلام‌هراسی و سرکوب هر سازمانی که با این مسئله سروکار دارد به تضعیف فضای جامعه مدنی و مقاومت در برابر اسلام‌هراسی و نژادپرستی در سطح دولتی انجامیده است. بدون اقتباس یک مدل مبتنی بر توانمندسازی که بتواند شبکه‌ای از آموزش و اتحاد را ایجاد کند تا مسلمانان را علیه هر کارزار سرکوبگری که سازمان‌ها را می‌بندد بسیج کند، سمن‌های و خیریه‌های غیردولتی مجبور خواهند بود تا تن به چنین سرنوشتی بدهند و حتی بدتر از آن، محیطی بسازند که در آن دیگر سازمان‌ها به اهدافی آسان برای سرکوب بدل شوند؛ این همان چیزی است که در تعطیلی یک سازمان تاریخی ضد اسلام‌هراسی دیگر فرانسوی (سی‌آر‌آی، یا هماهنگ‌گر علیه نژادپرستی و اسلام‌هراسی) اتفاق افتاد.

سکوت و حتی شاید همکاری فعال نهادهای ملی اسلامی با حکومت مکرون و قانون ضد جدایی‌گرایی آن هم یک مشکل دیگر است که نیاز به پاسخگویی تند مسلمانان فرانسه دارد. روحانیون و مدیران سازمان‌هایی که نمایندگی مسلمانان را به عهده دارند خودشان مسلمانان را به لبه پرتگاه هل می‌دهند و هرگز در برابر سیاست‌های ضداسلامی نمی‌ایستند. وقتش رسیده که مسلمانان فرانسه رابطه خود را با

سازمان‌های دینی و دیگر رهبرانشان دوباره ارزیابی کنند.

افزون بر آن، وقتی این «رهبران» به وسیله مسلمانان انتخاب نشده‌اند و هیچ قیومت روشنی ندارند و بنابراین به هیچ کس پاسخگو نیستند، چطور می‌توان آنها را نماینده مسلمانان دانست؟ چگونه می‌توان از آنها انتظار داشت تا به لحاظ سیاسی فعال باشند در حالی که آنها به عنوان شهروندان خارجی پیوسته ترس دارند که کارت‌های اقامت آنها یا وضعیت پرونده شهروندی آنها دچار مشکل شود؟

سال ۲۰۲۱ آشکارا سال ورشکستگی سازمان‌های اسلامی در برابر وضعیت اسلام‌هراسی بود. تمرکزگرایی افراطی مسلمانان و وابستگی آنها به رژیم‌های خارجی باعث شده مسلمانان فرانسه نتوانند به صورت موثری سازمان پیدا کنند. مسلمانان فرانسه گونه‌گونی بسیاری دارند و یک تک سازمان نمی‌تواند نماینده همه آنها باشد. یک راه‌حل می‌تواند تمرکززدایی باشد.

درست مثل هر جماعت و مخصوصاً گروه دینی دیگری، هیچ کس حق ندارد به مسلمانان فرانسه بگوید چگونه دین خودشان را آموزش بدهند و به دینشان عمل کنند، مگر اینکه آنها از زمینه مشترک آزادی، عدالت و برابری برای همه تخطی کرده باشند.

از آن سو، چپ فرانسوی نتوانسته علیه قانون ضد جدایی‌گرایی کار جدی انجام دهد. این قانون از نظر بسیاری از افراد صرفاً برای حمله به مسلمانان تصویب شده است ولی چپ فرانسوی تلاش می‌کند بر «قانون جامع امنیت» تمرکز کند که به دنبال تقویت قدرت پلیس و پشتیبانی از عدم پاسخگویی آنهاست. چپ به جای این که پیوند میان قانون‌های ضد جدایی‌گرایی و امنیت جامع توجه کند، تصمیم گرفته صرفاً به قانونی اعتراض کند که بر او بیشتر اثر می‌گذارد، انگار مسلمانان بخشی از جامعه مدنی که چپ‌گراها این همه ادعای محافظت از آن را دارند نیستند. ولی آنهایی که وضعیت اضطراری سال ۲۰۱۷-۲۰۱۵ را به یاد دارند این چیزها عجیب نیست. در نخستین هفته وضعیت

اضطراری که مسلمانان مورد انتقام و بدرفتاری قرار گرفتند، از چپ فرانسوی صدایی بر نخاست. چپ تنها زمانی تصمیم به بسیج نیروهایش گرفت که همان نیرویی که تا الان علیه مسلمانان عمل می‌کرد علیه معترضین به نشست سی‌اوبی ۲۱، محیط زیست‌گرایان، آنارشیست‌ها و رهبران اتحادیه‌ها شروع به فعالیت کرد.

این ماجرا هم باید به مسلمانان فرانسه نشان دهد که باید در رابطه خود با چپ فرانسوی بازاندیشی کنند. اتحاد فقط میان طرف‌های برابر امکان پذیر است و تا زمانی که پیوستن مسلمانان فرانسه به «اتحادها» صرفاً به سود چپ‌گرایان باشد و چپ‌گرایان در جریان این اتحادها نگرش، راهبرد و حتی واژه‌نامه خود را به مسلمانان تحمیل کنند بدون این که نقطه نظر مسلمانان را مهم بدانند، پیوست به این اتحادها خطاست.

از نگاه امانوئل مکرون اسلام سیاسی جایی در فرانسه ندارد. گرچه بیانه‌هایی که مدیران کنونی و پیشین فرانسه صادر می‌کنند اشاره‌ای به این که «اسلام سیاسی» چیست ندارند، این اصطلاح را به معنی هر گونه مشارکت مسلمانان در زندگی سیاسی و مدنی در نظر می‌گیرند. در این جا هم همانند مستعمره‌ها، مسلمانان تنها حق دارند به عنوان باورمندان و شاهد‌ها زندگی کنند، نه به عنوان کنشگران در جهانی که در آن زندگی می‌کنند، چه رسد به این که بخواهند با وضعیت موجود مخالفت هم بکنند. مسلمانان اجازه ندارند سخنان سیاسی بزنند بلکه، سیاستمداران می‌توانند در زمان‌های انتخاباتی به مساجد سر بزنند. خواهان رای مسلمانان شوند یا از رهبران دینی بخواهند به عنوان واسطه عمل کنند و نگذارند کاندیداهای مسلمان در رقابت با مسوولان کنونی وارد کارزار انتخاباتی شوند. این کردار در حاشیه‌های شهری بسیار رایج است؛ امام جماعت‌های محلی مساجد همیشه تلاش می‌کنند جماعت‌های خود را برای حمایت از شهرداران و نمایندگان مجلس بسیج کنند.

مکرون که انتخاب شد تا جلو لوپین را بگیرد خودش دولتی را تشکیل داده

که می‌گوید «مارین لوپین زیادی درباره اسلام آسان‌گیر است». در یک گفتگوی سوررئال، وزیر داخله جرال‌د دارمانین حتی لوپین را متهم کرد جرات ندارد «نام دشمن را بر زبان بیاورد» و به اندازه کافی در برابر «اسلام، و نه اسلام‌گرایی» سخت‌گیر نیست؛ این در حالیتیست که لوپین می‌گوید حامی آزادی‌های دینی است و مشکلی با اسلام به خودی خود ندارد بلکه مشکلی با ایدئولوژی‌هایی است که از دین مسلمانان برگرفته شده‌اند.

اگر امانوئل مکرون در یک چیز موفق بوده باشد، آن چیز ساختن یک آشوب سیاسی است که در نهایت به سود او عمل کند. قدرت گرفتن اریک زمور و پشتیبان او اریک سیوتی در حزب محافظه‌کار محافظه‌کاران به معنای آن است که مکرون از سرکوب مسلمانان به عنوان یک دارایی سیاسی استفاده خواهد کرد و در عین حال خودش را به عنوان کسی میانه‌روتر از مخالفانش در سوی راست نمایش خواهد داد. ولی انتخاب دوباره مکرون تنها باعث تشدید شکاف‌ها و افزایش نارضایتی اجتماعی خواهد شد. تنها در یک یا دو مرحله از افزایش اختیارات، او سلطه کافی برای تشدید اصلاحات خشن و نولیبرال خود خواهد داشت و در عین حال همه ابزارهای مورد نیازش برای سرکوب مخالفان را به دست خواهد آورد.

تصویب موفقیت‌آمیز قانون ضد جدایی‌گرایی مسلمانان را برای سال‌ها سرکوب و خفه کردن جامعه مدنی هموار کرده است. این که حکومت بعدی تا کجا پیش خواهد رفت هنوز معلوم نیست ولی انباشت نارضایتی در جامعه از زمان جنبش جلیقه‌زدها و تصور مردم درباره این که سیاستمداران نتوانسته‌اند انفجار نابرابری و فقر را کنترل کنند باعث می‌شود هر امکانی وجود داشته باشد.

یاسر لواتی رییس کمیته عدالت و آزادی‌ها در پاریس و مجری پادکست «فروپاشی با یاسر لواتی» است. او در توئیتر حساب @yasserlouati را اداره می‌کند.

افزونگی «نژاد» به عنوان یک ویژگی محافظت شده

رواج قوانین برابری در محیط‌های مختلف غربی، به ویژه ایالات متحده و بریتانیا، برای اعتبار بخشیدن به این ایده استفاده شده است که این‌ها مقرراتی پسا نژادی هستند و اینکه گفتگو در مورد نژادپرستی ساختاری دیگر اضافی است. **افروز اف زیدی** استدلال می‌کند که این [ادعا] نه تنها از واقعیت زیسته اقلیت‌ها به دور است، بلکه همچنین می‌تواند علیه آنها ابزار سازی شده باشد.

وقتی افراد ابراز می‌کنند که ما در دنیای پسا نژادی زندگی می‌کنیم، یکی از عناصر اصلی پشتیبان استدلال آنها، قانون برابری است که در حال حاضر در اکثر کشورهای غربی وجود دارد. برابری نژادی، همراه با برابری در اعتقادات دینی، جنسیتی، ناتوانی و غیره علی‌الظاهر در قانون آمده است. در مورد ایالات متحده و بریتانیا (انگلیس، اسکاتلند و ولز)، [قانون] «ویژگی‌های محافظت شده» به منظور ارائه چارچوبی برای قانون برابری تعریف شده است. ویژگی‌هایی مانند نژاد، اعتقاد دینی، ناتوانی، گرایش جنسی و جنسیت تحت قوانین هر دو کشور بریتانیا و آمریکا «محافظت» می‌شوند. و با این حال، هم در جامعه بریتانیا و هم در آمریکا، افراد متعلق به هر یک از این گروه‌های به حاشیه رانده شده تأیید می‌کنند که تجربه آنها از زندگی در این جوامع بسیار دور از چشم‌انداز [قانونی] بوده است. در حالی که این قوانین به لحاظ نظری، با هدف تحکیم برابری در بین افراد از هر نژاد، دین و غیره وجود دارد، اما از نظر حمایتی که در عمل از گروه‌های به حاشیه رانده شده انجام می‌شود، دچار قصور است. در حالی که این قوانین ادعای وجود «برابری» آرمان گرایانه می‌کنند، امتیازات و عدم تعادل قدرت گروه‌های هژمونیک/ اکثریت نسبت به گروه‌های فرودست/

اقلیت را در نظر نمی‌گیرند. علاوه بر این، در نظر نگرفتن این عدم توازن قدرت و مزیت ساختاری منجر به وضعیتی می‌شود که این قوانین، هژمونی را از پاسخگویی در قبال قدرتی که در اختیار دارد تبرئه می‌کند.

به عنوان مثال، وقتی صحبت از نژاد به عنوان یک ویژگی محافظت شده می‌شود، یک فرد سفیدپوست به دلیل نژاد خود به اندازه یک فرد سیاه‌پوست محافظت می‌شود. در حالی که این ممکن است یک نقص آشکار در قوانین برابری به نظر برسد، اما به همان اندازه نیز تغییرناپذیر است. در این شرایط قانون ابزار واضحی است که ممکن است در واقع در حمایت از همان گروه‌هایی شکست بخورد که به دلیل ویژگی‌های محافظت شده، [آن قانون برای آنها] تعریف شده است.

در جامعه‌ای که «تبعیض معکوس» به طور مؤثر در قانون گنجانده شده است، گروه‌های اقلیت سازی شده چه راهکاری برای تحقق عدالت دارند؟ هدف این مقاله بررسی پیامدهای چنین درکی از ویژگی‌های محافظت شده، نه تنها در زمینه قانونی، بلکه در جامعه به طور کلی است. [مقاله] با نظر انداختن به آنچه قانون ابراز می‌کند و کسانی که [قانون] ادعای حمایت از آنان را دارد آغاز می‌شود. اما علاوه بر این، مهم

است در نظر بگیریم که چگونه این درک از ویژگی‌های محافظت شده در جامعه گسترده‌تر منعکس می‌شود. در حالی که بر روی مفهوم «نژاد» تمرکز شده است، دو مطالعه موردی در پشتیبانی از مسئله‌مندسازی رفتار نژادی به عنوان یک ویژگی محافظت شده در ایالات متحده و بریتانیا ارائه می‌شود.

آنچه قانون می‌گوید

قوانین برابری در بریتانیا و ایالات متحده به طور قابل توجهی متفاوت است، اما اتکا به ویژگی‌های محافظت شده به عنوان یک چارچوب، نقطه اشتراک آنان است. در بریتانیا، قانون برابری سال ۲۰۱۰ به طور خاص ویژگی‌های محافظت شده زیر را فهرست می‌کند:

۱. سن
۲. ناتوانی
۳. تغییر جنسیت
۴. ازدواج و همبازی مدنی
۵. بارداری و زایمان
۶. نژاد
۷. دین یا عقیده
۸. جنسیت
۹. گرایش جنسی

قانون برابری‌ها به طور گسترده در مورد فرصت‌های شغلی و دسترسی به خدمات عمومی اعمال می‌شود. این قانون در مورد فضاهای برخط اعمال نمی‌شود و لایحه

تاریخی و امتیازات اجتماعی/اقتصادی است، نژادپرستی اعمال کند. نژادپرستی و تبعیض یکسان نیستند و در حالی که ممکن است بتوان علیه یک سفیدپوست به دلیل سفید بودن تبعیض قائل شد، اما انجام چنین کاری «نژادپرستی» نیست.

«این سیستم عدالت کیفری نیست. بلکه یک سیستم حقوقی کیفری است زیرا بر اساس عدالت پایه‌گذاری نشده است.»
- آمبرین دادابهوی

بنابراین، از قضا این نکته قابل توجه است که هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده، قوانین به تبعیض نژادی اشاره می‌کنند اما نژادپرستی ذکر نمی‌شود. زیرا در واقع این گونه است که اگرچه این قوانین تبعیض بر اساس نژاد را ممنوع می‌کند، اما نژادپرستی را حداقل به معنای واقعی آن ممنوع نمی‌کند. در تقلیل نژادپرستی به تبعیض، می‌توان این قوانین را ناتوان در تأمین اهداف مورد نظر خود در نظر گرفت - اما شاید دقیقاً همان کاری را می‌کنند که برای کار طراحی شده‌اند. از بین بردن تعادل قدرت به نفع نژادپرستی و تا حد زیادی تقلیل آن به تبعیض بین فردی، ساختارها و نهادهای مسئول حفظ نژادپرستی را به راحتی از هر گونه مسئولیتی مبرا می‌کند. قانون نه تنها در شکل کنونی خود به این کار مبادرت می‌ورزد، بلکه با همگن‌سازی گروه‌های نژادی، از گروه هژمونیک (سفیدپوستان) حمایت می‌کند. بدتر اینکه چنین قانونی در یک عمومی از نژادپرستی را مخدوش می‌کند و منجر به قربانی شدن گسترده و نادرست سفیدپوستان از طریق اتهامات نژادپرستی معکوس می‌شود. نتیجه، گفتمان پایان‌ناپذیر در مورد قربانی واقعی، بدون توجه به عدالت و واقعیت‌های تاریخی است.

مطالعه موردی:

«سفیدپوستان عزیز در بریتانیا»

این گفتمان پیرامون قربانی شدن افراد سفیدپوست در خلاء صورت نمی‌گیرد. عواقب آن برای گروه‌های نژادی به حاشیه رانده شده است. یکی از مواردی

[بریتانیا و ایالات متحده] از جمله عدم توجه به طبقه اجتماعی-اقتصادی در هر دو لیست و توجه به وزن در قوانین ایالات متحده و فقدان آن در قوانین بریتانیا مشاهده می‌شود. با توجه به هدف این مقاله، تمرکز اصلی ما بر ویژگی «نژاد» خواهد بود. توجه به این نکته مهم است که هم قانون برابری ۲۰۱۰ و هم قانون حقوق مدنی ۱۹۶۴ به تبعیض بر اساس نژاد (و در مورد ایالات متحده، همچنین جداسازی) توجه داشته‌اند، اما هیچ کدام به اصطلاحات «نژادپرستی» یا «نژادپرست» اشاره‌ای نمی‌کنند.

نژادپرستی فراتر از تبعیض محض است. این جرم شامل خشونت دائمی ساختارها و نهادها، همراه با عدم توازن قدرت است که این خشونت را کنترل‌ناپذیر می‌سازد

هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده، قوانین به تبعیض نژادی اشاره می‌کنند اما نژادپرستی ذکر نمی‌شود، زیرا در واقع این گونه است که اگرچه این قوانین تبعیض بر اساس نژاد را ممنوع می‌کند، اما نژادپرستی را حداقل به معنای واقعی آن ممنوع نمی‌کند

از بین بردن تعادل قدرت به نفع نژادپرستی و تا حد زیادی تقلیل آن به تبعیض بین فردی، ساختارها و نهادهای مسئول حفظ نژادپرستی را به راحتی از هر گونه مسئولیتی مبرا می‌کند

البته نژادپرستی فراتر از تبعیض محض است. این جرم شامل خشونت دائمی ساختارها و نهادها، همراه با عدم توازن قدرت است که این خشونت را کنترل‌ناپذیر می‌سازد. بنابراین، ممکن نیست که فردی از یک گروه نژادی به حاشیه رانده، تحت ستم و ناتوان نسبت به فردی از گروهی که دارای قدرت

ایمنی برخط که فعلاً در مجلس در حال بررسی است برای مقابله با سوءاستفاده برخط است. به طور مجزا، قانون نفرت نژادی و دینی سال ۲۰۰۶ شرایطی را تعیین می‌کند که به تأسی از آن می‌توان یک عمل را دارای انگیزه نفرت نژادی یا دینی توصیف کرد و به این موضوع می‌پردازد که آیا می‌توان آن را جرم ناشی از نفرت تلقی کرد یا خیر.

به طور همزمان در ایالات متحده، چندین ویژگی محافظت‌شده از قانون حقوق مدنی ۱۹۶۴ استنباط می‌شود. در زیر فهرست کامل به همراه قوانین قابل اجرا آمده که از مقاله رابرت لنگلی برداشت شده است:

مشخصه محافظت شده

قانون فدرال که وضعیت محافظت شده را ایجاد می‌کند

نژاد

قانون حقوق مدنی نژادی ۱۹۶۴

اعتقاد دینی

قانون حقوق مدنی نژادی ۱۹۶۴

ریشه ملی

قانون حقوق مدنی نژادی ۱۹۶۴

سن (۴۰ سال به بالا)

تبعیض سنی در قانون استخدام ۱۹۷۵

جنسیت

قانون پرداخت برابر جنسیتی ۱۹۶۳ و قانون

حقوق مدنی ۱۹۶۴

بارداری

قانون تبعیض بارداری ۱۹۷۸

شهروندی

قانون اصلاح و کنترل مهاجرت ۱۹۸۶

وضعیت خانواده

قانون حقوق مدنی ۱۹۶۸

وضعیت معلولیت

قانون توانبخشی ۱۹۷۳ و قانون

آمریکایی‌های دارای معلولیت ۱۹۹۰

وضعیت سربازی

قانون کمک به بازتطبیق کهنه سربازان جنگ

ویتنام در سال ۱۹۷۴ و قانون حقوق استخدام و

استخدام مجدد خدمات متحدالشکل

اطلاعات ژنتیکی

قانون عدم تبعیض اطلاعات ژنتیکی ۲۰۰۸

تفاوت‌های قابل توجهی بین گروه‌های محافظت‌شده در دو فهرست

که به این موضوع اشاره می‌کند، آیشنین بنجامین، کارمند سیستم سلامت انگلستان است که در ژوئن ۲۰۲۰ از او خواسته شد تا یک پست وبلاگی برای یکی از وب سایت‌های کارکنان وابسته به سیستم سلامت بنویسد. این تقریباً زمانی بود که جنبش زندگی سیاهان اهمیت دارد در ایالات متحده شتاب می‌گرفت و به بریتانیا سرایت می‌کرد. بنجامین به عنوان رئیس برابری، تنوع و شمول در شورای پرستاری و مامایی کار می‌کند. پست وبلاگ او با عنوان «سفیدپوستان عزیز در بریتانیا» به عنوان راهنمایی برای اینکه سفیدپوستان چگونه می‌توانند در مبارزه با نژادپرستی متحد شوند، با بخشی شروع می‌شود که به طور خاص افراد سفیدپوست را مورد خطاب قرار می‌دهد و سپس به تمامی افراد می‌پردازد. اگرچه توصیه‌های این وبلاگ در سطح درخواست از سفیدپوستان برای شنیدن، همدلی و خودآموزی بی‌ضرر است، اما هنگامی که این گزارش در سپتامبر ۲۰۲۱ توسط دیلی میل گزارش شد، واکنش‌هایی را به دنبال داشت. این امر منجر به دریافت مستمر سوء نظرهای برخط علیه بنجامین شد. بسیاری ادعا کردند که او به دلیل استفاده از اصطلاح «سفیدپوستان» نژادپرست بوده است. گزیده‌هایی از برخی توییت‌های منتخب در زیر آمده است:

«لحظه‌ای که کسی فرد یا افرادی از یک نژاد را کلیشه‌کند، نژادپرست است. پس بیایید این گزارش را چیزی بنامیم که هست: نژادپرستی. آیشنین بنجامین یک نژادپرست است و با انتشار این گزارش، سیستم بهداشت انگلستان متهم به نژادپرستی است.» [۱]

«سه کلمه نخست اساساً نژادپرستانه است. همه چیز پس از آن، نفرت و تعصب محض است.» [۲]

«خب! آیشنین بنجامین! شما شبیه یک خانم کوچولوی نژادپرست به نظر می‌رسید. دست از انتخاب سفیدپوستان بردارید.» [۳]

«او! ببین! یک نژادپرست دیگر ضد سفیدپوست که پشت عنوان «تنوع» عمل می‌کند.» [۴]

«کودکان زیادی در خانواده‌های مختلط و در جوار این آشغال‌های تفرقه‌انگیز که اعضای سفیدپوست خانواده‌شان را هدف قرار می‌دهند، رشد می‌کنند. شما این چیزها را می‌خوانید و متوجه می‌شوید که بله، بریتانیا، علیه سفیدپوستان نژادپرست است.» [۵]

علاوه بر زود رنجی سفیدپوستان، مورد بنجامین نشان می‌دهد که چگونه چارچوب بندی قانون برابری ۲۰۱۰ و نژاد به عنوان یک ویژگی محافظت شده در آن، به طور فعال به سوء تفاهم اساسی و گسترده در مورد اینکه چه چیزی نژادپرستی است و چه چیزی نیست، کمک می‌کند؛ این به نوبه خود منجر به احساس قربانی شدن در میان سفیدپوستانی شده است که مزیت آنها به رخ کشیده شده است - موضوعی که به ویژه در نظرات دادخواست مشهود است

بر اساس یک جستجو در توییتر، یک شمارش تقریبی نشان داد که تعداد توییت‌هایی که بنجامین را به نژادپرستی متهم می‌کنند به سادگی به صدها نفر می‌رسد. اما بسیاری پا را فراتر گذاشتند و سعی کردند نژادپرستی ادعایی بنجامین را مورد توجه نهادهای با نفوذ مختلف از جمله سیستم بهداشت انگلستان، نخست وزیر بوریس جانسون و وزیر بهداشت ساجد جاوید قرار دهند. همچنین درخواست‌های مکرر برای اخراج بنجامین وجود داشت:

«تو یک نژادپرست خالص و ساده هستی. به همین دلیل باید اخراج

شوی. اما اخراج نخواهی شد، درسته؟ این مزیت سیاه بودن در یک جامعه مدرن است.» [۶]

«کمک کنید تا سیستم بهداشت انگلستان را نجات دهیم و از شر نژادپرستانی مانند آیشنین بنجامین خلاص شویم.» [۷]

در پی این واکنش شدید، طوماری در وب سایت چینج دات او.آر.جی با درخواست تعلیق بنجامین از انجمن پزشکی بریتانیا آغاز شد. این طومار هنوز برقرار است و تاکنون (در زمان نگارش این مقاله) توانسته است ۶۳۲ امضا از ۱۰۰۰ مورد هدف خود را به دست آورد. با این حال، جالب‌ترین نکته این است که در این دادخواست به قانون برابری سال ۲۰۱۰ استناد می‌شود و ادعا می‌کند: «آیشنین بنجامین یک [متن] نژادپرستانه منتشر کرده است؛ پست وبلاگی ضد سفید با عنوان «سفیدپوستان عزیز در بریتانیا» که نابرابری و نفرت را تسهیل می‌کند. قانون برابری ۲۰۱۰ می‌گوید که شما نباید به دلیل نژادتان مورد تبعیض قرار بگیرید. در قانون برابری، نژاد می‌تواند به معنای رنگ یا ملیت شما (از جمله شهروندی شما) باشد.»

خوشبختانه برای بنجامین، به نظر می‌رسد نه واکنش منفی مقاله دیلی میل و نه دادخواست، استخدام او در سیستم بهداشت انگلستان را به خطر نیانداخته است. با این حال، این از تأثیر آزار و اذیت و سوءاستفاده‌ای که او به لطف هدف قرار گرفته شدن توسط یک تبلوید در فضای مجازی با آن روبه رو شده بود، نمی‌کاهد. علاوه بر این، واکنش صدها نفر به پست وبلاگ بنجامین دو چیز را نشان می‌دهد. اول، زودرنجی آشکار افراد سفیدپوست در مواجه شدن با [مزیت] سفیدپوست بودن خود است. بسیاری از افراد متقاعد شده‌اند که نه تنها سفیدپوستان می‌توانند قربانی نژادپرستی شوند، بلکه صرفاً اشاره به سفیدپوست بودن یک عمل نژادپرستانه است.

یک مثال شناخته شده از این وضعیت زمانی است که در مارس ۲۰۱۹، جان اسنو، مجری کانال چهار بریتانیا، در

در نهایت، تداوم بیشتر این درک نادرست از نژادپرستی، اهداف ادعایی قانون برابری را تضعیف می کند و آن را عملاً برای گروه های نژادی به حاشیه رانده شده بی اثر می کند.

امتیاز سفید پوست بودن

همانطور که مورد بنجامین نشان می دهد، اشاره به امتیاز سفید پوست بودن، عمل بسیار دشواری است. در اکتبر ۲۰۲۱، گزارش شد که جاناتان گولیس، نماینده حزب محافظه کار گفته است اصطلاح «امتیاز سفید پوست بودن» از «ایدئولوژی افراط گرایانه» می آید و افرادی که از آن استفاده می کنند باید به پروت گزارش شوند. او مدعی شد:

«این نژادپرستانه است که ابراز کنیم هر کسی که سفید پوست است به نحوی از امتیاز برخوردار است.»

گولیس ادامه می دهد معلمانی که از این اصطلاح استفاده می کنند باید با مجازات انضباطی روبرو شوند. در حالی که گولیس به دلیل این اظهارات مورد انتقاد قرار گرفت، او همچنان در سمت خود به عنوان نماینده مجلس باقی مانده است و هیچ اقدامی در برابر وی انجام نشده است. همچنین می توان حدس زد که او در بین همکارانش تنها کسی نیست که چنین دیدگاه هایی دارد - وی صرفاً آنچه را که بسیاری از سیاستمداران سفید پوست محافظه کار یا دیگران فکر می کردند را با صدای بلند گفته است.

در واقع، در ژوئن ۲۰۲۱، نسخه ای تلطیف شده از اظهارات گالیس در گزارشی پارلمانی با عنوان «فراموش شده ها: چگونه دانش آموزان سفید پوست طبقه کارگر نا امید شده اند و چگونه آن را تغییر دهیم» ظاهر شد. کینده اندروز، پروفیسور مطالعات سیاهات، این گزارش را به عنوان «شکایت پسران فقیر طبقه کارگر به اصطلاح سفید پوست که توسط بریتانیای چند فرهنگی نادیده گرفته شده اند» توصیف کرد - احساسی که بی شباهت به اظهارات در دادخواستی که بنیامین را هدف قرار می دهد، نیست. اندروز در این گزارش گفت:

«به ما هشدار داده شده است که اصطلاحاتی مانند «امتیاز سفید پوست بودن»

پاک سازی شدند. این کشور ما است، کشوری که ما آن را ساختیم، که شایسته آن هستیم. همه مثل این احمق، فقط ویرانگرهای ناسپاس و آدم های مخرب شیطان صفت هستند. چرا آنها نمی توانند بروند و نژادپرستانی مانند خود را با خود ببرند و هرگز برنگردند؟»

«به نظر می رسد ما در کشور خودمان شهروندان درجه دو هستیم. اگر [بنجامین] یک سفید پوست بود بلافاصله اخراج می شد. ما از تمامی این اجابرها دلزده هستیم. کسانی که برابری نژادی را ترویج می کنند، نیاز فوری دارند که تجدید نظر کنند و در بحث سفید پوست بودن وارد شوند.»

هیچ بحرانی برای طبقه کارگر سفید پوست در سیستم مدرسه وجود ندارد که جدا از مسائلی باشد که همه کودکان با پیشینه محروم با آن روبرو هستند. تنها تفاوت این است که کودکان سفید پوست به دلیل رنگ پوستشان نه فقیر هستند و نه به دلیل رنگ پوستشان در مدارس دست و پنجه نرم می کنند و در یک جامعه نژادپرستانه، این یک امتیاز است

گزارش در مورد دانش آموزان طبقه کارگر سفید پوست بار دیگر نشان می دهد که درک افراد از نژاد و نژادپرستی چقدر بد، و شاید عمداً نابجا و ناآگاهانه است؛ اما علاوه بر این، موارد بنجامین و گالیس، توأمان تأثیر واقعی این ناآگاهی را بر گروه های به حاشیه رانده شده نژادی نشان می دهد

«محتضران نژادپرست مارکسیست که سفیدپوستان را به نژادپرستی متهم می کنند باید در آینه نگاه کنند تا ببینند نژادپرست واقعی کیست»

حین گزارش در مورد یک گردهمایی حامی برگزیت در وست مینستر گفت که «هرگز این همه سفیدپوست را در یک مکان ندیده است». کمتر از ۲۶۴۴ نفر به دلیل اظهارات اسنو به آفکام شکایت کردند. در پاسخ، نایجل فاراژ، رهبر سابق حزب استقلال بریتانیا به رادیو ال.بی.سی گفت اسنو به دلیل «سوگیری توهین آمیز وحشتناک باید مورد حمله قرار گیرد». اظهار نظر فاراژ مبنی بر اینکه اسنو مستحق «حمله» بود تنها پنج شکایت دریافت کرد. در حالی که آفکام در مورد اظهارات اسنو و فاراژ تحقیق می کرد، سخنگوی دیگری در این مورد چنان واکنش نشان داد که گویی هر دو حادثه قابل مقایسه هستند و وزن یکسانی داشتند و گفت: «ما در حال بررسی هستیم که آیا نظرات ارائه شده توسط مجریان [اسنو و فاراژ] در مورد این برنامه ها قوانین ما راجع به محتوای توهین آمیز را نقض می کند یا خیر». شبکه چهار تا آنجا پیش رفت که عذرخواهی کرده و گفت: «...این یک اظهار نظر خودجوش و منعکس کننده مشاهده [اسنو] مبنی بر این بود که در تظاهرات لندن به آن بزرگی، به نظر می رسید که اقلیت های قومی به طور قابل توجهی کمتر بازنمایی شده اند. ما از هرگونه توهین ناشی از اظهار نظر او عذرخواهی می کنیم.»

علاوه بر زود رنجی سفیدپوستان، مورد بنجامین نشان می دهد که چگونه چارچوب بندی قانون برابری ۲۰۱۰ و نژاد به عنوان یک ویژگی محافظت شده در آن، به طور فعال به سوء تفاهم اساسی و گسترده در مورد اینکه چه چیزی نژادپرستی است و چه چیزی نیست، کمک می کند. این به نوبه خود منجر به احساس قربانی شدن در میان سفیدپوستانی شده است که مزیت آنها به رخ کشیده شده است - موضوعی که به ویژه در نظرات دادخواست مشهود است. چند نمونه از این احساسات در زیر آمده است: طبق معمول، سیاست های آمریکایی عطسه می کند و ما سرما می خوریم. این به سادگی با دستور شماره سه رژیم رایش همخوان است. [در اشاره به کشتار یهودیان که اظهار نظر شد آنها] فقط کسانی بودند که از نظر نژادی

جان‌های ضعیف را به بیگانه‌سازی دچار می‌کند و استفاده از چنین اصطلاحاتی ممکن است حتی قانون برابری را زیر پا بگذارد.»

مجدداً، این مورد نیز مسئله همیشگی در مورد نحوه برخورد قانون برابری با تبعیض نژادی را نشان می‌دهد. مطابق با نظر دابلیو.ای. بی. دویوآ، اندروز به این موضوع اشاره می‌کند که چگونه «دستمزد روانی سفیدپوستان» به آنها اجازه می‌دهد حتی زمانی که احساس می‌کنند قربانی هستند، احساس برتری داشته باشند. او نتیجه می‌گیرد:

هیچ بحرانی برای طبقه کارگر سفیدپوست در سیستم مدرسه وجود ندارد که جدا از مسائلی باشد که همه کودکان با پیشینه محروم با آن روبرو هستند. تنها تفاوت این است که کودکان سفیدپوست به دلیل رنگ پوستشان نه فقیر هستند و نه به دلیل رنگ پوستشان در مدارس دست و پنجه نرم می‌کنند و در یک جامعه نژادپرستانه، این یک امتیاز است. گزارش در مورد دانش‌آموزان طبقه کارگر سفیدپوست بار دیگر نشان می‌دهد که درک افراد از نژاد و نژادپرستی چقدر بد، و شاید عمداً نابجا و ناآگاهانه است. اما علاوه بر این، موارد بنجامین و گالیس، توآمان تأثیر واقعی این ناآگاهی را بر گروه‌های به حاشیه رانده شده نژادی نشان می‌دهد.

مطالعه موردی: کالین کپرنیک

تاکنون پرونده‌های زیادی در مورد نژادپرستی در بریتانیا مورد توجه قرار گرفته است. اما من استدلال می‌کنم که این مفاهیم شباهت زیادی به سایر بخش‌های غرب، از جمله ایالات متحده دارد، جایی که مدل مشابهی از نژاد به عنوان یک ویژگی محافظت‌شده در قوانین اعمال می‌شود. یک مثال معروف و بارز، کالین کپرنیک، فوتبالیست آمریکایی و رفتاری است که صنعت فوتبال آمریکا، رسانه‌های آمریکایی و عموم مردم با او داشته است. بررسی پاسخ‌های کپرنیک در تویتر نشان می‌دهد که کسانی که معتقدند «همه زندگی‌ها اهمیت دارد» همزمان معتقدند که «زندگی سیاه‌پوستان اهمیت دارد» نژادپرستی است. اتهامات

نژادپرستانه‌ای که به کپرنیک زده می‌شود به راحتی به هزاران مورد بالغ می‌شود. در سال ۲۰۱۸ گزارش شد که الکس وایت، وکیل و نامزد جمهوری خواه که برای مجلس سنا در کنتاکی نامزد شده بود، گفت: «کپرنیک طبق تعریف نژادپرست است». وایت این نظر را در صفحه فیس‌بوک پویش خود منتشر کرد. و اگرچه بعداً حذف شد، او این نظر را در مصاحبه با مجله کوریر تکرار کرد.

تاکنون پرونده‌های زیادی در مورد نژادپرستی در بریتانیا مورد توجه قرار گرفته است؛ یک مثال معروف و بارز، کالین کپرنیک، فوتبالیست آمریکایی و رفتاری است که صنعت فوتبال آمریکا، رسانه‌های آمریکایی و عموم مردم با او داشته است

بررسی پاسخ‌های کپرنیک در تویتر نشان می‌دهد که کسانی که معتقدند «همه زندگی‌ها اهمیت دارد» همزمان معتقدند که «زندگی سیاه‌پوستان اهمیت دارد» نژادپرستی است

اتهامات نژادپرستانه‌ای که به کپرنیک زده می‌شود به راحتی به هزاران مورد بالغ می‌شود

فقط می‌توان حدس زد که وایت به چه تعریفی اشاره می‌کرد و احتمالاً می‌توان حدس زد که اشاره وی به قانون تبعیض نژادی در آمریکا بود. اظهار نظر وایت ظاهراً در پاسخ به تی شرتی با تصویر مالکوم ایکس و فیدل کاسترو بود که کپرنیک در کنفرانس مطبوعاتی پس از بازی پوشیده بود. او در همین مصاحبه گفت: «همه زندگی‌ها اهمیت دارد» و افزود: «ما باید با اعضای اقلیت‌ها یا هر گروهی چه دینی و چه اخلاقی یکسان رفتار کنیم، هویت هر چه که باشد باید طبق قانون و مجریان قانون به طور مساوی رفتار شود.»

همان مقاله در ادامه اشاره می‌کند که چگونه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت، اعتراضات کپرنیک را «به‌عنوان یک سلاح جنگ فرهنگی برای نیرو بخشیدن به پایگاه‌اش» ابزاری کرد. در سال ۲۰۱۷، ترامپ آشکارا خشم حامیان خود، طرفداران مشهور فرمان «همه زندگی‌ها اهمیت دارد» را به کپرنیک نسبت داد. ترامپ در حالی که در یک تجمع در آلاباما خطاب به بازیکنانی که [در اعتراض به نژادپرستی ضدسیاهپوست] زانو می‌زدند صحبت می‌کرد، گفت که پاسخ به آنها باید این باشد:

«همین الان اون پسر حرامزاده رو از زمین خارج کنید. بیرون! او اخراج شده است. او اخراج شده است!»

اگر در مورد نژادپرستی ذاتی ترامپ شکی وجود داشت، وی بعداً گفت که بازیکنانی که در حین سرود زانو می‌زنند «نباید در کشور باشند». این اظهار نظر در سال ۲۰۱۸، در پاسخ به لیگ ملی فوتبال بود که ممنوعیتی برای زانو زدن بازیکنان در حین سرود ملی و جریمه برای بازیکنانی که رعایت نمی‌کنند، وضع کرد. جای تعجب نیست که هدف قرار دادن کپرنیک توسط ترامپ تأثیری منفی بر حرفه او داشت و باعث شد تیم‌ها تمایلی به قرارداد با او نداشته باشند.

شایان ذکر است که پاسخ به کپرنیک به همان اندازه که انگیزه‌ی عمل «غیرآمریکایی» زانو زدن او بوده است، به‌طور کلی به دلیل فعالیت و سیاست او نیز بوده است. در دسامبر ۲۰۲۰، سناتور لیندسی گراهام، کپرنیک را به دلیل انتقاد از حملات نظامی آمریکا به ایران، «نژادپرست» خواند. این در پی اعدام سپهد ایرانی قاسم سلیمانی توسط حمله هوایی آمریکا بود که کپرنیک در توییتی نوشت:

«هیچ چیز جدیدی در مورد حملات تروریستی آمریکا علیه سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان در گسترش امپریالیسم آمریکا وجود ندارد.»

بسیاری از سیاستمداران دست راستی و مفسران رسانه‌ای به این انتقاد پیوستند. گراهام پاسخ کپرنیک را «غیرآمریکایی» خواند و گفت:

الگویی برای تعامل نه تنها در زمینه سیاسی، بلکه در یک بافت اجتماعی باشد. با انجام این کار، ما فقط تاکتیک استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» را رد نمی کنیم، بلکه یک مدل پایدار و کل نگر برای تعامل سیاسی شکل می دهیم که رفاه فردی و جمعی را در نظر می گیرد.

این آساتا شکور بود که گفت: «هیچ کس در جهان، هیچ کس در تاریخ، هرگز آزادی خود را با توسل به دیدگاه های اخلاقی افرادی که وی را سرکوب کرده اند، حاصل نکرده است.» این امر به ویژه در مورد گروه های به حاشیه رانده شده ای که علیرغم ظلمی که با آن روبه رو هستند، به دنبال جذب، ورود به گروه و تبدیل شدن به «اقلیت های نمونه» هستند، مرتبط است. همسو شدن با نظام باعث تحقق عدالت نمی شود، زیرا نظام نه مجهز و نه حاضر به اجرای عدالت است. به جای قرار گرفتن در صف، مهم نیست که تا چه میزان، اما این اختلال است که تنها راه حل برای مطالبه عدالتی است که حق ما، نه فقط در محدوده قوانین موجود، بلکه فراتر از آن است. برای انجام این کار مستلزم تعامل انتقادی مداوم و نه پذیرش غیرانتقادی ساختارهای قدرتی هستیم که بر ما حکومت می کنند.

افروز فاطمه زیدی نویسنده، ویراستار و روزنامه نگار است. او سابقه دانشگاهی و نگارش در شبکه های اجتماعی برخط دارد. او در [@afrozefz](mailto:afrozefz) توییت می کند.

این امکان را می دهد که به جای محدود کردن خود به آنچه بردگی ما به ما تحمیل کرده است، دنیای جدیدی از امکانات را تصور کنیم و راه حل های واقعی برای مشکلات اجتماعی ابداع کنیم.»
-بری نیوسام بس

در حالی که قوانین مربوط به ویژگی های محافظت شده برای رسیدگی به نابرابری و نژادپرستی در نظر گرفته شده است، اما اگر ساختارهای اجتماعی واقعی که این ویژگی ها در آن قرار دارند در نظر گرفته نشود، پوچ به نظر می رسند و در نهایت، در جستجوی عدالت بنیانی و دگرگون کننده، گروه هایی که با یک یا چند شکل از ستم مواجه هستند، باید به افقی بسیار فراتر از محدودیت های نظام های حقوقی نظر بیندازند، قدرت در تعداد وجود دارد، و دست به دست هم دادن، ترکیب نیروها و کار در همبستگی با دیگر گروه های تحت ستم می تواند الگویی برای تعامل نه تنها در زمینه سیاسی، بلکه در یک بافت اجتماعی باشد

«او یک نژادپرست است. آقای کپرنیک، اگر به دنبال نژادپرستی در آمریکا هستید، به آینه نگاه کنید. مشکل کشور شما نیست، بلکه ایرانی ها هستند و شما آنقدر به دلیل نفرت خود از ترامپ کور شده اید که نمی توانید تفاوت بین کیستی ما و کیستی یک آیت الله را ببینید.»
اخیراً، مگین کلی، مفسر جناح راست و مجری سابق فاکس نیوز، کپرنیک را در پاسخ به مستند تفلیکس با نام «کالین در سیاه و سفید»، «نژادپرست» نامید. کلی در برنامه ای که از یوتیوب پخش می شود و تعداد بازدیدهای آن به ده ها هزار نفر می رسد، گفت:

«من نمی توانم باور کنم که کسی در تفلیکس به خاطر این تبلیغات مزخرف در مورد کشور ما، لیگ فوتبال آمریکا و به طور کلی سفیدپوستان، بلند نشده و تهمت نزنند. این ظالمانه است.»
ظاهراً خشم کلی مبتنی بر مقایسه ای بود که کپرنیک بین روشی که بازیکنان برای لیگ فوتبال آمریکا تحت بررسی فیزیکی قرار می گرفتند و روشی که معامله گران برده، بردگان را مورد بررسی قرار می دادند، انجام داده بود. این نظرات شبیه به خشم بیان شده برای اصطلاح «امتیاز سفیدپوست بودن» است. این امر ناشی از عدم تمایل عمیق به پذیرش این است که استعمار هرگز پایان پذیرفته است و وجود آورده تا به امروز ادامه دارد و سیستم ها و نهادهای سفیدپوست نقش اساسی در تداوم آنها دارند.

نه عدالت، نه صلح

ما نمی توانیم برتری سفیدپوستان را اصلاح کنیم. تصور کنید که روی یک تکه کاغذ بنویسید

«ما نظام ها و نهادهای برتری طلب سفیدپوست را اصلاح می کنیم تا ارزش زندگی ما را بدانند.» اکنون تجسم کنید که چنین کاغذی را پاره کرده اید و سپس دست خود را باز می کنید تا تکه های کاغذ را باد ببرد. رهایش کن. رها کردن اصلاحات و به رسمیت شناختن آن به عنوان یک کار احمقانه به ما

- [1] <https://twitter.com/EvelKeevil/20=s?1433623942342881281/status>
- [2] <https://twitter.com/USCriticalMess/20=s?1434302307483758592/status>
- [3] <https://twitter.com/CalamityClaire4/20=s?1433811214610599976/status>
- [4] <https://twitter.com/LeaveUnitedOrg/20=s?1434264484131057664/status>
- [5] <https://twitter.com/SaraJane101/20=s?1434314892539047937/status>
- [6] <https://twitter.com/DionysusIX/20=s?1434050160091406339/status>
- [7] <https://twitter.com/AndyBuxey/20=s?1434961955995934731/status>

در حالی که قوانین مربوط به ویژگی های محافظت شده برای رسیدگی به نابرابری و نژادپرستی در نظر گرفته شده است، اما اگر ساختارهای اجتماعی واقعی که این ویژگی ها در آن قرار دارند در نظر گرفته نشود، پوچ به نظر می رسند. و در نهایت، در جستجوی عدالت بنیانی و دگرگون کننده، گروه هایی که با یک یا چند شکل از ستم مواجه هستند، باید به افقی بسیار فراتر از محدودیت های نظام های حقوقی نظر بیندازند. قدرت در تعداد وجود دارد، و دست به دست هم دادن، ترکیب نیروها و کار در همبستگی با دیگر گروه های تحت ستم می تواند

چرخه تکراری نظامی‌گری امریکا و امپریالیسم غربی در افغانستان

فیصل بودی استدلال می‌کند که تسلط طالبان بر افغانستان، در حالی که برای ایالات متحده بسیار تحقیرکننده است، به خودی خود برای خنثی کردن مداخله یا جاه‌طلبی‌های ایالات متحده در منطقه کافی نیست. اگر آن کشور و کسانی که سعی در مقابله با هژمونی ایالات متحده در منطقه دارند، بخواهند راهی به جلو بیابند، درک تاریخ طولانی تر دخالت ایالات متحده و متحدانش در این کشور ضروری است.

افغانستان، قبرستان امپراتوری‌ها، قربانی دیگری گرفته است. در حالی که ارتش قدرتمند ایالات متحده زخم‌های خود را پس از تسلط برق‌آسای طالبان می‌لیسد، جهان بار دیگر شکنندگی قدرت امپریالیستی غرب را یادآوری می‌کند. همه اینها در تضاد کامل با خودپسندی و جنگ‌طلبی است که بلافاصله پس از حملات ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ به ایالات متحده، زمانی که دولت تحت سلطه نئولیبرال‌ها کاخ سفید و پنتاگون را فرا گرفت و وعده جنگی با چارچوب گمراه‌کننده علیه ترور با عنوان «خشکاندن باتلاق» را به جهان داد که به اصطلاح افرات گرایسی اسلامی را تغذیه کرد. در میان صدای ناهنجار فریادهای جنگی با چاشنی جنگ‌افروزی، که توسط افرادی با بار عاطفی اما بدبینانه مورد استثمار قرار می‌گیرد، شنیده شدن صدای عقل و خویشتن‌داری که در مورد عواقب وخیم هشدار می‌دهند، شانس کمی داشت. در چنین وضعیتی، هیچ کس «بهت گفته بودم» را دوست ندارد. با این حال، ما در اینجا ایستاده‌ایم، ۲۰ سال بعد، هزینه‌ها را محاسبه می‌کنیم و همان جملاتی را تکرار می‌کنیم که پس از شکست ویتنام گفته بودیم. و در حالی که استانداردهای دوگانه، دزدی‌ها، بهانه‌های دروغین، اهریمن‌سازی‌ها و دروغ‌های آشکاری را که از مداخله نظامی خبر می‌داد، بازگو می‌کنیم، با

دردناکی آگاه هستیم که علیرغم شکست تحقیرآمیز در افغانستان، در جاهای دیگر، دیپلماسی قایق‌های توپ‌دار ایالات متحده طبق معمول در ماجراجویی غوغا می‌کند.

تاریخچه مداخله امریکا

در ۱۶ اوت ۲۰۲۱، رئیس‌جمهور بایدن در یک سخنرانی خطاب به مردم امریکا، مأموریت ایالات متحده در افغانستان را به عنوان یک تلاش ضد تروریسم که به دلیل حملات ۱۱ سپتامبر ضروری است، تکرار کرد. تهاجم امریکا به گونه‌ای شکل گرفته است که عموم مردم را مشروط به این باور کرده‌اند که دخالت سیاسی و نظامی ایالات متحده در افغانستان تنها با این تحریک آغاز شده است. چیزی که بایدن به آن اشاره نکرد این بود که تاریخچه مداخله ایالات متحده در امور داخلی افغانستان به عقب‌تر برمی‌گردد و به ظهور نیروهایی کمک کرده است که امروزه تنها در افغانستان، بلکه در سراسر جهان در برابر واشنگتن قرار دارند.

در طلیعه دهه ۱۹۸۰، افغانستان خود را میدان جنگ جدید بین اتحاد جماهیر شوروی و غرب یافت. نیروهای شوروی به کشور حمله کردند و شورش توده‌ای را به رهبری گروه‌های متنوع قومی و سیاسی از مبارزان آزادی با الهام از اسلام به راه انداختند. در راستای منطق جنگ سرد که دشمن دشمن من دوست من

است، امریکا میلیاردها دلار برای آموزش و تسلیح مجاهدین به افغانستان سرازیر کرد. تلاش‌های واشنگتن هشت سال بعد، زمانی که مجاهدین موفق شدند اتحاد جماهیر شوروی را مجبور به عقب‌نشینی کنند، به ثمر نشست. اما این اقدام هزینه داشت. اتحاد با مجاهدین همواره یک تزویج مصلحتی بود. در حالی که این دو هدف مشترکی در سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی داشتند، انگیزه ایالات متحده یک تمایل امپریالیستی/سرمایه‌داری برای دستیابی و حفظ هژمونی جهانی بود در حالی که مجاهدین از آرمان‌های دینی، به ویژه حکومت اسلامی الهام می‌گرفتند، که به طور طبیعی این دو را در تضاد قرار می‌داد. واشنگتن از رژیم‌های سکولار خودکامه و سرکوبگر در جهان اسلام حمایت می‌کرد. برخلاف طالبان که تمرکزش صرفاً داخلی بود و از ابتدا توسط بریتانیا، سعودی، امریکا و ارتش پاکستان تمویل شد (و در برخی موارد استدلال می‌شود که توسط بریتانیا ایجاد شد و واشنگتن خواهان کشوری صلح‌آمیز بود که بتواند خطوط لوله نفت و گاز از آسیای مرکزی را به عنوان وزنه برهم زننده تعادل ایران را در خود جای دهد)، ایدئولوگ‌های القاعده دیدگاهی جهانی داشتند. اسامه بن لادن، مردی که متهم به برنامه‌ریزی حملات ۱۱ سپتامبر بود، تحت حمایت اطلاعات پاکستان و تحت

تأثیر ایدئولوگ‌های عرب مانند ایمن الظواهری، انتقال از یک جهاد محلی به یک جهاد متمرکز جهانی را رهبری کرد که به طور فزاینده‌ای منافع ایالات متحده مانند انهدام سفارت‌های ایالات متحده در نایروبی، کنیا و دارالسلام تانزانیا در سال ۱۹۹۸، حمله با بمب کامیکازه به ناو جنگی امریکایی کول در عدن یمن در سال ۲۰۰۰ و از همه واضح‌تر، حملات هواپیماها به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در سال ۲۰۰۱ را هدف قرار داد. بعید به نظر می‌رسد که برنامه‌ریزان ایالات متحده در حمایت از مجاهدین واقعاً پیش‌بینی نکرده باشند که آنها همچنین به توسعه قابلیت‌های دشمنان آینده خود کمک خواهند کرد؛ هر چه باشد، کمتر از یک دهه قبل از آن، آنها با کمال حیرت شاهد حمله صدام حسین به کویت و اشغال آن توسط متحدین خود بوده‌اند. تا آن زمان، حاکم نظامی مستبد حتی در مقابل یک جنگ نیابتی ویرانگر نیز یک شریک سرسخت، اما در نهایت ناموفق علیه ایران بود که هدف آن معکوس کردن انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ بود. صدام پس از آن سرکشی کرد که نتوانست حمایت غرب را در مناقشه نفتی و مرزی با کویت به دست آورد. اتهام بعدی به جنگ به رهبری غرب برای خارج کردن نیروهایش از کویت و به دنبال آن ۱۲ سال تحریم‌های فلج‌کننده بود که برای مجازات و تضعیف حکومت صدام حسین طراحی شده بود و ورشکستگی اخلاقی سیاست خارجی غرب را آشکار کرد. تلخی و خصومت ناشی از آن تحریم‌ها، که باعث مرگ صدها هزار عراقی و عمدتاً کودکان شد، فضای مناسبی را برای تولد دولت اسلامی عراق و شام (داعش) فراهم کرد. در عراق، مانند افغانستان، نیروهای امریکایی با خصومت فزاینده‌ای از سوی متحدان سابق ضد صدام خود مواجه خواهند شدند که منجر به تصمیم‌گیری در جولای ۲۰۲۱ برای خروج نیروهای رزمی از کشور تا پایان سال می‌شود. و در هر دو کشور، اقدام نظامی ایالات متحده نتوانسته است به هدف اعلام شده خود در ممانعت استفاده از آنها به عنوان مراکزی برای طراحی یا انجام حملات

علیه ایالات متحده و منافع آن دست یابد. برعکس، تهاجم به رهبری ایالات متحده به افغانستان و عراق، انتقام‌جویی‌های بی‌شماری را در سراسر جهان از جمله خود ایالات متحده به دنبال داشت.

بعید به نظر می‌رسد که برنامه‌ریزان ایالات متحده در حمایت از مجاهدین واقعاً پیش‌بینی نکرده باشند که آنها همچنین به توسعه قابلیت‌های دشمنان آینده خود کمک خواهند کرد؛ هر چه باشد، کمتر از یک دهه قبل از آن، آنها با کمال حیرت شاهد حمله صدام حسین به کویت و اشغال آن توسط متحدین خود بوده‌اند

اگر هدف از حملات ۱۱ سپتامبر این بود که واشنگتن را محدود کند و در مورد فعالیت‌های نفرت‌انگیز خود در جهان اسلام تأمل کند، این هدف به طرز فجیعی شکست خورد

واشنگتن به جای اینکه ۱۱ سپتامبر را اقدامی اعتراضی بداند، آن را چالشی برای برتری جهانی خود می‌دانست؛ بنابراین، پاسخ ایالات متحده این بود که به سلاح‌های خود متوسل شد و شکاف‌هایی را که در هژمونی جهانی‌اش ظاهر شده بود، تقویت کرد

واکنش امریکا به ۱۱ سپتامبر

اگر هدف از حملات ۱۱ سپتامبر این بود که واشنگتن را محدود کند و در مورد فعالیت‌های نفرت‌انگیز خود در جهان اسلام تأمل کند، این هدف به طرز فجیعی شکست خورد. واشنگتن به جای اینکه ۱۱ سپتامبر را اقدامی اعتراضی بداند، آن را چالشی برای برتری جهانی خود می‌دانست. بنابراین، پاسخ ایالات متحده این بود که به سلاح‌های خود

متوسل شد و شکاف‌هایی را که در هژمونی جهانی‌اش ظاهر شده بود، تقویت کرد. به عبارت دیگر، سیاست شکست خورده «تغییر رژیم»، اقدام به برکناری حاکمان در افغانستان و عراق و جایگزینی آنها با حاکمانی که مایل به انجام خواسته‌های ایالات متحده بودند و در آن زمان یک اقدام بزرگ بود را در دوچندان کرد. در واقع، تنها چند ساعت پس از سقوط اولین هواپیما در مرکز تجارت جهانی، شاهین‌های نئولیبرال در دولت ایالات متحده از جمله وزیر دفاع، دونالد رامسفلد، معاون او پل ولفوویتز و رئیس هیئت سیاست دفاعی ریچارد پرل، حتی با وجود اینکه عراق مطلقاً هیچ دخالتی در این حملات نداشت، همگی برای اقدام نظامی علیه این کشور فریاد می‌زدند. آنچه جنگ‌افروزان مطالبه می‌کردند، در واقع یک جو مساعد بود که فرصتی برای گسترش نظامی‌گری ایالات متحده بدون بازرسی‌های قضایی فراهم کرد. در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱، کنگره لایحه مجوز استفاده از نیروی نظامی را تصویب کرد که به رئیس‌جمهور اجازه می‌دهد از نیروی نظامی علیه کسانی که به هر طریقی در حملات ۱۱ سپتامبر مسئول هستند استفاده کند. این مجوز به عنوان یک کارت سفید برای ایالات متحده در استفاده از نیروی نظامی عمل کرده است.

بر اساس گزارش سرویس تحقیقات کنگره، تا سال ۲۰۱۶، این مجوز برای توجیه ۳۷ عملیات نظامی متمایز در ۱۴ کشور مختلف و در دریا مورد استفاده قرار گرفت. به طور خلاصه، این یک چراغ سبز برای ایالات متحده بود که به هر کسی و در هر کجا ضربه بزند.

«اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در این عملیات کشته، معلول یا آواره شدند هیچ ارتباطی با جنایات ۱۱ سپتامبر نداشتند. دولت‌های متوالی مکرراً متن واقعی این مجوز را نادیده گرفته‌اند، که فقط استفاده از زور را علیه افرادی که به نوعی در حملات ۱۱ سپتامبر دخیل بودند مجاز دانسته است.»

ارقام منتشر شده توسط گروه نظارت بر آسیب غیرنظامی نبردهای هوایی در آستانه بیستمین سالگرد ۱۱ سپتامبر

نشان می‌دهد که حملات هواپیماهای بدون سرنشین و هوایی ایالات متحده به تلهایی منجر به کشته شدن حداقل ۲۲ هزار غیرنظامی و شاید بیش از ۴۸ هزار نفر از سال ۲۰۰۱ در افغانستان، عراق، سوریه، یمن، لیبی، پاکستان و سومالی شده است. خود ایالات متحده به طرز تکان دهنده‌ای هرگز به دنبال محاسبه مجموع تلفات غیرنظامیان منتسب به اقدامات تحت حمایت آن بر اساس نبردهای هوایی نبوده است. در سال ۲۰۱۹، تحقیقات منتشر شده توسط موسسه روابط بین‌الملل و عمومی واتسون نشان داد که بیش از ۸۰۱ هزار نفر در نتیجه مستقیم جنگ علیه تروریسم به رهبری ایالات متحده کشته شده‌اند. از این تعداد، بیش از ۳۳۵ هزار نفر غیرنظامی بودند. ۲۱ میلیون نفر دیگر به دلیل خشونت آواره شده‌اند. ۱۱ سپتامبر همچنین بهانه‌ای برای ایالات متحده در گسترش قدرت نظامی خود در خارج از کشور بوده است. نتا کرافورد، نویسنده مطالعه‌ای در این زمینه نوشت که جنگ‌های پس از ۱۱ سپتامبر در عراق، افغانستان، پاکستان و سوریه به بیش از ۸۰ کشور گسترش یافته است و ۶,۴ تریلیون دلار برای مالیات دهندگان امریکایی هزینه داشته است. طعنه آمیز این که در پیگرد جنگی بی‌پایان علیه دشمنان مسلمان، قدرتمندترین ارتش جهان، غیرنظامیان (به ویژه زنان) را می‌کشد و در عین حال ادعا می‌کند که آنها را نجات می‌دهد و آزاد می‌کند.

پیامدهای جهانی جنگ علیه تروریسم

به اصطلاح جنگ علیه تروریسم همچنین قوانین بین‌المللی را تا حدی که شاید پس از جنگ جهانی دوم دیده نشده باشد، تنزل داده و تضعیف کرده است. حمله مشترک امریکا و انگلیس به افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر به صورت یکجانبه و بدون پوشش قطعنامه سازمان ملل در اجازه به این نیروها انجام شد. آنها تلاش‌های حاکمان افغانستان و طالبان، برای جلوگیری از درگیری و پیشنهاد ارائه مدارک را رد کردند تا مظنونان دستگیر و در دادگاه افغانستان محاکمه شوند. آنها همچنین پیشنهاد طالبان را برای تحویل بن لادن به کشور ثالث در صورت توقف

مباران‌ها رد کردند. در دسامبر ۲۰۰۱، سخنگوی طالبان حتی پیشنهاد تسلیم بدون قید و شرط را داد که با وجود توافق پاکستان مبنی بر عقب‌نشینی طالبان به روستاهای خود و ایالات متحده برای نصب یک رهبر، توسط ایالات متحده که همچنان به سرکوب جنگجویان و غیرنظامیان ادامه داد، رد شد.

یکجانبه‌گرایی ایالات متحده و سوء استفاده‌هایی که انجام داده است به سایر رژیم‌های سرکوبگر چراغ سبز نشان داده است تا جنگ داخلی خود را علیه مخالفان به راه بیندازند: حزب کمونیست چین مقاومت اوغور را به‌عنوان بخشی از وضعیت اضطراری «تروریسم» در سرتاسر جهان و نه مانند گذشته به‌عنوان یک موضوع محلی «جدایی طلبی» تعریف کرد؛ اسرائیل، اشغال فلسطین را به عنوان جنگ خود علیه تروریسم باز تعریف کرد؛ در میانمار، ژنرال‌های حاکم از «جنگ علیه تروریسم» برای پاکسازی خشونت علیه روهینگی‌ها استفاده کردند؛ رهبر نظامی مصر نیز به همین ترتیب جنگ علیه تروریسم را برای توجیه زندانی کردن و ساکت کردن مخالفان مطرح کرده است؛ رهبران ناسیونالیست تندرو هند، مبارزه آزادی کشمیر را به عنوان یک بلای تروریستی معرفی کردند

در کابل واشنگتن تهدید کرد که پاکستان، همسایه افغانستان، را چنان بمباران خواهد کرد که به عصر حجر برگردد و در صورتی که این کشور به خواسته‌هایی از جمله واگذاری پاسگاه‌ها و پایگاه‌های مرزی به نیروهای امریکایی عمل نکند، اسلام آباد را مجبور می‌کند که حمایت خود از دولت طالبان در کابل را کنار بگذارد و اجازه پروازهای امریکا در میدان هوایی پاکستان را بدهد. بگرام

که به عنوان بزرگ‌ترین پایگاه نظامی ایالات متحده در افغانستان عمل می‌کرد، تبدیل به کلمه‌ای برای شکنجه شد که در آن افراد گرفتار شده در شبکه‌های هوایی ایالات متحده به طور معمول تحت خشونت قرار می‌گرفتند و تحت به اصطلاح «تکنیک‌های بازجویی پیشرفته» مجاز وزارت دادگستری ایالات متحده مورد سوء استفاده قرار می‌گرفتند.

این بازتابی از زندان گوانتانامو، بازداشتگاهی در کوبا است، که مظنونان بدون اتهام یا محاکمه به آنجا منتقل و نگهداری می‌شدند. کسانی که دستگیر شده بودند به عنوان جنگجویان دشمن طبقه‌بندی می‌شدند و در نتیجه بلافاصله به سرزمینی خارج از قانون پرتاب می‌شدند که در آن حمایت‌های اساسی اعمال نمی‌شد. بیش از ۷۰۰ نفر از زندان گوانتانامو عبور کرده‌اند که اکثریت آنها در نهایت بدون هیچ اتهامی آزاد شدند. حدود ۳۹ زندانی باقی مانده‌اند که «زندانی دائمی» لقب گرفته‌اند. سپس ابوغریب در عراق بود، جایی که برای اولین بار گزارش‌هایی از شکنجه منتشر شد تا جهان را از چهره واقعی جنگ علیه تروریسم آگاه کند. به گفته صلیب سرخ، بین ۷۰ تا ۹۰ درصد از کسانی که در اولین سال پس از حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ از دیوارهای آن عبور می‌کردند، به اشتباه بازداشت شدند و بسیاری از آنها مورد آزار جسمی و جنسی، شکنجه، تجاوز جنسی و لواط قرار گرفتند. کسانی که موفق به اجتناب از این وضعیت شدند، قربانی «تاوان فوق‌العاده» شدند، که به موجب آن توسط کشورهای دوست امریکا به زندان انداخته و شکنجه می‌شدند. حدود ۵۴ کشور در یک کارزار آدم‌ربایی سازماندهی شده همکاری کردند.

یکجانبه‌گرایی ایالات متحده و سوء استفاده‌هایی که انجام داده است به سایر رژیم‌های سرکوبگر چراغ سبز نشان داده است تا جنگ داخلی خود را علیه مخالفان به راه بیندازند. حزب کمونیست چین مقاومت اوغور را به‌عنوان بخشی از وضعیت اضطراری «تروریسم» در سرتاسر جهان و نه مانند گذشته به‌عنوان یک موضوع محلی «جدایی طلبی» تعریف

با تروریسم ۲۰۰۸ تلاش ناموفقی برای افزایش دوره بازداشت قبل از اتهام از ۲۸ روز به ۴۲ روز داشت. با این حال، این قانون ممنوعیت‌های بیشتری از جمله انتشار مطالبی را که می‌تواند امنیت سرویس‌های امنیتی و نیروهای مسلح بریتانیا را در داخل یا خارج از کشور به خطر بیندازد، معرفی کرد. این قانون در سال ۲۰۱۰ توسط قانون توقیف دارایی‌های تروریستی و غیره دنبال شد که این امکان را برای مقامات اجرایی فراهم کرد تا افراد یا نهادهایی را که به طور منطقی معتقدند که در تروریسم دست داشته‌اند به عنوان تروریست معرفی کنند. این قانون مستلزم این نیست که شخص یا نهاد به دلیل جرایم تروریستی متهم، محکوم یا حتی دستگیر شود.

اجرای موازی با تصویب قوانین، اعمال «قدرت نرم» توسط دولت‌های متوالی بریتانیا برای ایجاد تغییر در نگرش‌های سیاسی مسلمانان بریتانیا بوده است. پس از حملات لندن در سال ۲۰۰۵، دولت یک کارگروه پیشگیری از افراط‌گرایی را تشکیل داد که وظیفه آن تدوین استراتژی بود که هدف آن، به دست آوردن قلب و ذهن مسلمانان از طریق ترویج روایتی برای مقابله با خشونت افراطی است که به نام اسلام انجام می‌شود. آن بحث‌ها با تولد کانتست و در داخل آن برنامه‌های پرینت، به اصطلاح مشارکت جامعه در این استراتژی چهارجانبه ضد تروریسم به اوج خود رسید. پرینت مبتنی بر این ایده بود که جامعه مسلمانان بریتانیا فاقد یک ضد روایت موثر در برابر مواضع ایدئولوژیک «افراطی» است که به طور فزاینده‌ای برای جوانان مسلمانانی که از تأثیر سیاست‌های خارجی دولت‌های غربی بر هم کیشان خود، به ویژه حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳، مورد آزار و اذیت و خشم قرار گرفته‌اند، جذابیت بیشتری دارد. با استفاده از انزجار گسترده مسلمانان بریتانیا از این حملات، لندن مدعی شد که به دنبال ایجاد اجماع در مورد شکست دادن روایت افراطی است. با این حال، با گذشت زمان، پرینت به عنوان یک ابزار نظارتی در معرض دید قرار گرفت و به یک تمرین مهندسی اجتماعی منفور

جدید این بود که دستورات کنترلی را جایگزین توقیف کرد که اجازه می‌داد محدودیت‌هایی بر تحرکات، انجمن‌ها و ارتباطات مظنونان تروریسم (اعم از اتباع انگلیسی یا «خارجی») اعمال شود. هیچ یک از این ابزارهای قانونی در جلوگیری از حملات تروریستی ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ به مسافران لندن موفقیت‌آمیز نبود (در واقع احساس تشدید شکایتی که آنها ایجاد کردند ممکن است حتی عاملی برای حملات بوده باشد).

همزمان با گسستن از قوانین بین‌الملل توسط کشورها، آنها همچنین در حال بازنویسی کتاب‌های قانون خود برای گسترش قدرت اجرایی و جرم‌انگاری مخالفان، به ویژه از نوع اسلام‌گرایان بودند

بریتانیا یک مورد از چنین چیزی را نشان می‌دهد. پس از ۱۱ سپتامبر، دولت بریتانیا با عجله قانون ضد تروریسم، جنایت و امنیت ۲۰۰۱ را از طریق پارلمان تصویب کرد این علاوه بر دو قانون بسیار بحث‌برانگیز ضد ترور بود که در سال ۱۹۹۷، از زمان به قدرت رسیدن حزب کارگر جدید تصویب شد

این قانون به مقامات مجری قانون برای مقابله با تروریسم اختیارات بیشتری می‌دهد، اما آزادی‌های مدنی و حقوق بشر را به شدت محدود می‌کند

در ادامه آن، پارلمان قانون تروریسم ۲۰۰۶ را به سرعت تصویب کرد، که تعریف تروریسم را گسترش داد تا حمایت در استفاده از خشونت برای دستیابی به اهداف سیاسی را شامل شود. تحت شرایط آن، دعوت برای سرنگونی خشونت‌آمیز یک دیکتاتوری نظامی سرکوبگر یا حمایت از یک شورش مسلحانه غیرقانونی شد. قانون مبارزه

کرد. اسرائیل، اشغال فلسطین را به عنوان جنگ خود علیه تروریسم بازتعریف کرد. در میانمار، ژنرال‌های حاکم از «جنگ علیه تروریسم» برای پاکسازی خشونت علیه روهینگی‌ها استفاده کردند. رهبر نظامی مصر نیز به همین ترتیب جنگ علیه تروریسم را برای توجیه زندانی کردن و ساکت کردن مخالفان مطرح کرده است. در همین راستا، رهبران ناسیونالیست تندرو هند، مبارزه آزادی کشمیر را به عنوان یک بلای تروریستی معرفی کردند. اینها تنها چند نمونه هستند و به هیچ وجه فهرستی جامع نیستند.

همزمان با گسستن از قوانین بین‌الملل توسط کشورها، آنها همچنین در حال بازنویسی کتاب‌های قانون خود برای گسترش قدرت اجرایی و جرم‌انگاری مخالفان، به ویژه از نوع اسلام‌گرایان بودند. بریتانیا یک مورد از چنین چیزی را نشان می‌دهد. پس از ۱۱ سپتامبر، دولت بریتانیا با عجله قانون ضد تروریسم، جنایت و امنیت ۲۰۰۱ را از طریق پارلمان تصویب کرد این علاوه بر دو قانون بسیار بحث‌برانگیز ضد ترور بود که در سال ۱۹۹۷، از زمان به قدرت رسیدن حزب کارگر جدید تصویب شد. این قانون به مقامات مجری قانون برای مقابله با تروریسم اختیارات بیشتری می‌دهد، اما آزادی‌های مدنی و حقوق بشر را به شدت محدود می‌کند. در سال ۲۰۰۳، پارلمان به قانون استرداد رای داد که به مقامات این اختیار را داد تا درخواست‌های استرداد از سوی کشورهای تعیین‌شده برای ساکنان بریتانیا را بدون نیاز به صلاحیت قضایی دریافت کنند. برای ارائه شواهد اولیه تأیید کنند. این قانون به طور گسترده‌ای برای حذف مخالفان و فعالان مسلمان بریتانیایی که دولت حضور آنها را نامطلوب می‌داند، به کار گرفته شده است. پس از اینکه حق نگهداری مظنونان بدون محاکمه، که توسط قانون ضد تروریسم، جنایت و امنیت ۲۰۰۱ به اجرا گذاشته شد، در سال ۲۰۰۴ توسط مجلس اعیان به دلیل ناسازگاری با تعهدات بریتانیا تحت کنوانسیون اروپایی حقوق بشر لغو شد، پارلمان کمی عقب‌نشینی کرد. سپس، زمان جایگزینی آن با قانون پیشگیری از تروریسم ۲۰۰۵ بود. ویژگی بارز قانون

تبدیل شد که به دنبال لیبرال کردن مسلمانان و سازگار کردن آنها با کشور است.

پس از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده نیز قدرت اجرایی را به شدت گسترش داد. تنها شش هفته پس از حملات ۱۱ سپتامبر، کنگره «قانون میهن پرستی ایالات متحده» را تصویب کرد که به طور گسترده‌ای اختیارات دولت را برای جاسوسی از شهروندان خود گسترش داد، در حالی که به طور همزمان کنترل و توازن بر قدرت‌هایی مانند نظارت قضایی، پاسخگویی عمومی و توانایی برای به چالش کشیدن جستجوهای دولتی در دادگاه را کاهش داد. «بیشتر تغییراتی که قانون میهن پرستی در قانون نظارت ایجاد کرد، بخشی از فهرست آرزوهای قدیمی اجرای قانون بود که قبلاً توسط کنگره و در برخی موارد مکرراً رد شده بود. به گفته اتحادیه آزادی‌های مدنی امریکا، کنگره مسیر خود را تغییر داد زیرا در هفته‌های پس از حمله هولناک ۱۱ سپتامبر توسط دولت بوش مورد حمله قرار گرفت. در ۱۰ سال پس از قانون میهن پرستی، تنها یک درصد از مواردی که از «نظارت پنهان و مخفی» استفاده می‌کردند، مربوط به تروریسم بود. در سال ۲۰۰۲، کنگره وزارت امنیت داخلی را ایجاد کرد که مهاجرت را زیر چتر امنیت ملی قرار داد و به مقامات پایگاهی قانونی داد تا اقلیت‌ها و عمدتاً مسلمانان را هدف قرار دهند.

در واقع، اسلام‌هراسی یک محرک اصلی سیاست در کشورهای غربی پس از ۱۱ سپتامبر بوده است. در شرایطی که مسلمانان به طور فزاینده‌ای به عنوان «دشمن درونی» شناخته می‌شوند و به آنها برچسب زده می‌شود، ۱۱ سپتامبر یک صنعت عظیم چند میلیون دلاری را به وجود آورد که توسط اندیشکده‌های دارای بودجه خوب در ایالات متحده رهبری می‌شد که به دنبال منافع نومحافظه کاری بودند که هدف آنها تضعیف اسلام و اهداف سیاسی مسلمانان است. این صنعت به راست‌گرایان نژادپرست و راست افراطی منابع جدید اعطا کرد و تبعیض علیه اقلیت‌های مسلمان در بسیاری از کشورها را مشروعیت

بخشید. کشورهای اروپایی که توسط رسانه‌های جریان اصلی به همان اندازه از اسلام‌هراسی حمایت می‌کنند، تلاش کردند تا زنان را از پوشیدن حجاب در اماکن عمومی منع کنند. هراس امنیتی بر روی نهادهای اسلامی مهندسی شده بود و دولت‌ها به دنبال کنترل آموزه‌ها و سازمان‌های دینی بودند.

در واقع، اسلام‌هراسی یک محرک اصلی سیاست در کشورهای غربی پس از ۱۱ سپتامبر بوده است؛ در شرایطی که مسلمانان به طور فزاینده‌ای به عنوان «دشمن درونی» شناخته می‌شوند و به آنها برچسب زده می‌شود، ۱۱ سپتامبر یک صنعت عظیم چند میلیون دلاری را به وجود آورد که توسط اندیشکده‌های دارای بودجه خوب در ایالات متحده رهبری می‌شد که به دنبال منافع نومحافظه کاری بودند که هدف آنها تضعیف اسلام و اهداف سیاسی مسلمانان است

این صنعت به راست‌گرایان نژادپرست و راست افراطی منابع جدید اعطا کرد و تبعیض علیه اقلیت‌های مسلمان در بسیاری از کشورها را مشروعیت بخشید؛ کشورهای اروپایی که توسط رسانه‌های جریان اصلی به همان اندازه از اسلام‌هراسی حمایت می‌کنند، تلاش کردند تا زنان را از پوشیدن حجاب در اماکن عمومی منع کنند

دولت‌های سرتاسر جهان سرمایه‌های خود را به سازمان‌های جدیدی که ایجاد کردند ریختند تا مسلمانان را از «محافظه کاران ناسپاس» به لیبرال‌های سازگار هدایت کنند.

نتیجه‌گیری درست مانند اوایل قرن بیستم، شکست قدرت‌های امپریالیستی در خروج از افغانستان برای تغییر مسیر خود

در جهان، رنج و آسیب‌های بی‌شماری را برای آن به همراه داشته است. با این حال، هجوم به مرزهای این کشور کوهستانی محصور در خشکی محدود نشده است. «جنگ علیه تروریسم» که به نام امپریالیسم به راه افتاد، به جای از بین بردن یک تهدید قابل شناسایی، ده‌ها حمله جدید و گروه‌های شبه‌نظامی را در سراسر جهان به وجود آورد. این وضعیت، ساختار جهانی حقوق بشر را تخریب کرد و فضایی آزاد را برای همه ایجاد کرد که در آن کشورها می‌توانستند قوانین بین‌المللی را نادیده بگیرند و به میل خود به کشورهای مستقل حمله کنند. آزادی‌های مدنی داخلی را به بهانه امنیت ملی از بین برد و قدرت اجرایی را به سطوح خطرناکی رساند. اسلام‌هراسی را تقویت کرد و حملات علیه مسلمانان را در همه سطوح مشروعیت بخشید و آنها را در جایی که اقلیت‌ها را تشکیل می‌دهند، شهروند درجه دوم کرد. با کشتن و معلول کردن صدها هزار نفر، ارزش زندگی آنان کاسته شد. طبق پروژه هزینه‌های جنگ در دانشگاه براون، تنها در طول ۲۰ سال گذشته، ایالات متحده ۸ تریلیون دلار برای «جنگ علیه تروریسم» هزینه کرده است. اما صرف نظر از هزینه، انتظار تغییر مسیر ایالات متحده امری آرمانی است. نظامی‌گری که ایالات متحده از پایان جنگ جهانی دوم به آن مصلوب شده است، بدون توجه به شکست «جنگ علیه تروریسم» ادامه خواهد داشت. تا جولای ۲۰۲۱، ایالات متحده همچنان حدود ۷۵۰ پایگاه در حداقل ۸۰ کشور با حدود ۱۷۳ هزار سرباز مستقر در ۱۵۹ کشور داشت (تعداد واقعی حتی ممکن است بیشتر باشد زیرا همه داده‌ها توسط پنتاگون منتشر نشده است). ممکن است افغانستان غرور ایالات متحده را تضعیف کرده باشد، اما بعید است که سیاست خارجی این کشور را تغییر دهد.

بازگشت به چشم‌انداز: محو نسل کشی برای انحلال بوسنی و هرزگوین

از آنجایی که توجه بین‌المللی اکنون بار دیگر به آرامی به سمت بالکان معطوف شده است، **دمیر محمود چهاجیچ** استدلال می‌کند که اقدامات مداوم میلوراد دودیک و حامیانش کشور را به مرز انحلال کشانده است.

دیدگاه اخیر روزنامه بریتانیایی گاردین در مورد بوسنی و هرزگوین بسیار مفید است. پس از مدت‌ها، بار دیگر بوسنی و هرزگوین را در کانون توجه بین‌المللی قرار داد. این توجه باعث نگرانی می‌شود، اما گفتگوها، تحلیل‌ها و لفاظی‌ها بازگشت به تعارض را نشان می‌دهند. چنان لحظه مهمی است که بسیاری از مردم بوسنی می‌ترسند که اقدامات بین‌المللی مانند اوایل دهه ۱۹۹۰ باشد - «بسیار کم و بسیار دیر».

زمینه وسیع‌تری از فعالیت‌های مختلف که توسط کنشگران عالی رتبه در نهاد جمهوری صربستان، یکی از نهادهای فدرال تشکیل دهنده بوسنی هرزگوین انجام می‌شود، توسط اکثریت حاکم در مجلس ملی به عنوان پاسخی به غیرقانونی کردن انکار نسل‌کشی توسط نماینده عالی قبیله‌ای، والتین اینزکو ارائه می‌شود. یکی از اولین اقدامات میلوراد دودیک، ریاست اکثریت حاکم، بیرون کشیدن نمایندگان جمهوری صربستان از نهادهای مرکزی در ماه ژوئیه بود. در ماه اکتبر، دودیک پیشنهاد بازپس‌گیری قدرت و انتقال زمین‌های متعلق به دولت مرکزی به اکثریت حاکم را ارائه کرد.

دودیک همچنان به خاطر اظهارنظرهای مربوط به نسل‌کشی سال ۱۹۹۵ در سربرنیتسا تحت پیگرد است که گفت «هیچ کس منکر جنایت در آنجا نیست. اما این نیز درست است که داستانی که گفته شد تمام حقیقت نیست. تعداد

تقریباً یکسانی از مسلمانان بوسنیایی و صرب‌ها کشته شدند. هیچ شواهدی وجود ندارد که بگوید نسل‌کشی توسط مردم صربستان انجام شده است.» این نه صحیح است و نه اخلاقی و بدیهی است که حمله به اهمیت احکام دادگاه کیفری بین‌المللی را ادامه می‌دهد. دودیک در ادامه‌ی تاکتیک‌های غیرانسانی خود، دیگر از نام پذیرفته‌شده مسلمانان بوسنیایی (بوسنیایی‌ها) استفاده نمی‌کند، بلکه صرفاً از اصطلاح «مسلمانان» استفاده می‌کند. هدف این است که بوسنیایی‌ها را دوباره در اروپا، غرب و در بالکان به‌عنوان بیگانگان به تصویر بکشند و به اشکال منطقه‌ای و کنونی غرب‌زده اسلام‌هراسی استناد کنند.

رئیس جمهور کرواسی نیز نسل‌کشی در سربرنیتسا را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد زوران میلانویچ، رئیس جمهور کرواسی، در پاسخ به پرسش خبرنگاری که پرسید آیا کشتار سربرنیتسا یک نسل‌کشی است، گفت که «جرائم سنگین با عناصری از نسل‌کشی» انجام شده است.

به گفته آرنسا بولیوسمیک - کوستورا، محقق و کارشناس نسل‌کشی، اظهارات میلانویچ به روند رو به رشد ملی‌گرایان صرب و کرووات در بالکان اشاره می‌کند که جنایاتی را که در خلال فروپاشی خشونت‌آمیز یوگسلاوی مرتکب شده‌اند، نادیده بگیرند. بولیوسمیک - کوستورا در یک متن تویتری گفت: «لفاظی او (میلانویچ)

تفاوت زیادی با انکار نسل‌کشی‌ها و آشکارا فاشیستی ندارد، اما به مشکل بسیار بزرگتری نیز اشاره می‌کند.» مشکل، همانطور که بولیوسمیک - کوستورا آن را می‌بیند «این لفاظی بسیار گسترده است زیرا جامعه بین‌المللی تمام تلاش خود را برای جدا کردن سربرنیتسا از بقیه وحشتی که در بوسنی رخ می‌داد انجام داده است و آن را به یک عمل منزوی نسل‌کشی تبدیل کرده است، که اصلاً چنین نیست.»

این نگرش تا حدی در اظهارات میلانویچ منعکس می‌شود، آنجا که وی اضافه کرد که پیش از قرار دادن سربرنیتسا در سطح پایین تری نسبت به نسل‌کشی‌های انجام شده در هولوکاست، «انواع مختلفی از نسل‌کشی» وجود داشته است.

مشکل فزاینده انکار نسل‌کشی در منطقه، عامل اصلی پشت‌والنتین اینزکو، دیپلمات اتریشی است که از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۱ به عنوان نماینده عالی بوسنی و هرزگوین خدمت کرد و در اوایل سال جاری قانونی را در این کشور وضع کرد که انکار قتل عام سربرنیتسا را غیرقانونی می‌کرد.

در مصاحبه اخیر، ژلیکا سیویانوویچ، رئیس جمهوری صربستان، یکی از دو نهادی که بوسنی را تشکیل می‌دهند و نماینده صرب‌ها است، گفت که یادآوری وجود قربانیان در هر دو طرف درگیری مهم است. اظهارات سیویانوویچ

بخشی از روایتی در میان سیاستمداران صرب در منطقه است که به دنبال نسبی کردن نسل کشی سربریتسا است. خشم چهره‌های صربستان از تلاش‌ها برای بررسی این روند در مواردی مانند الکساندر ووچیچ، رئیس جمهور صربستان آشکار می‌شود که در اوایل سال جاری، پس از تصویب قانونی که انکار نسل کشی سربریتسا را غیرقانونی اعلام کرد، به موته‌نگرو انتقاد کرد.

چند بازیکن، چندین قطب، زمین بازی کوچک

در زمین بازی کوچک ما «بازیکنان» زیادی وجود دارد. همه آنها در وهله اول منافع خاص خود را دارند، از فعالیت‌های بسیار صریح ترکیه گرفته تا ارتباطات عمیق اسرائیل با دولت جمهوری صربستان، که همه آنها نیازمند تحلیل و تمرکز است. آنچه در این مرحله می‌توان ارائه کرد، مصاحبه بسیار جالبی است که ژلیکا سیویانوویچ، رئیس جمهوری صربستان، در ۶ دسامبر ۲۰۲۱، تنها چهار روز قبل از جلسه ویژه ان.آی.آر.اس، با خبرگزاری اسرائیلی هاآرتص در مورد روند انتقال قدرت از نهاد ملی به اکثریت حاکم در ۱۰ دسامبر انجام داد. سفر او به اسرائیل و ملاقات با مقامات ارشد اسرائیلی از جمله وزیر دارایی آویگدور لیبرمن و وزیر مسکن زیو الکین نیز برای انکار نسل کشی در بوسنی و هرزگوین مورد استفاده قرار گرفت. به گفته پروفیسور یلنا سوبوتیچ، دانشمند علوم سیاسی در دانشگاه ایالتی جورجیا، کویانوویچ و مقامات مختلف اکثریت حاکم در انکار نسل کشی، از انکار کامل تا بحث بر سر اعداد، ثابت و مؤثر بوده‌اند. در این مقاله نقل شده است که در برابر انتقام‌جویی علیه خشونت‌های ضد صرب‌های بوسنیایی و تحقیق بسیار بحث برانگیز کمیسیون مستقل بین‌المللی در مورد مصائب همه مردم در سربریتسا، کویانوویچ اخیراً گزارش خود را در مورد نسل کشی سربریتسا منتشر کرده است که اجماع بین‌المللی را به چالش می‌کشد. این گزارش مدعی است که به جای نسل کشی ۸ هزار نفر یا بیشتر غیرنظامی مسلمان غیرمسلح، ۳ هزار زندانی نظامی توسط نیروهای صرب اعدام شده‌اند.

نویسنده اصلی این گزارش گیدئون گریف، آکادمیک مشهور هولوکاست اسرائیلی است. این گزارش آنقدر بحث‌برانگیز بود که دولت آلمان جایزه‌ای را که قرار بود به گریف برای کارش در زمینه هولوکاست بدهد، به حالت تعلیق درآورد. در پاسخ، گریف شعار اسلام‌هراسانه دیگری به نام «یهودی‌ستیزی اسلامی» را مطرح کرد. «این همه از کجا آمده است؟ ... تا آنجا که من می‌دانم، از محافل مسلمانان می‌آید. بوسنی یک کشور مسلمان است و بنابراین، اگر آن را تحلیل کنیم، می‌توانیم بگوییم که این یک حمله اسلامی به یک محقق یهودی است - حتی می‌توانید ویژگی‌های یهودستیزانه را در آن پیدا کنید.»

آنچه در ان.آی.آر.اس. اتفاق افتاد توسط میلوواد دودیک و وفادارانش به عنوان «تخریب مسالمت‌آمیز و شرافتمندانه بوسنی و هرزگوین» معرفی می‌شود؛ آنها انحلال چکسلاواکی - به جمهوری چک و اسلواکی در سال ۱۹۹۳ را به عنوان مسیر مورد نظر خود مثال می‌زنند

•
اگر چه اقدامات ان.آی.آر.اس. یک حمله مستقیم به صلح در بوسنی و هرزگوین است، اما واکنش جامعه بین‌المللی - نهادهای بوسنی و هرزگوین به تنهایی برای متوقف کردن این فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه یا همچون گذشته وجود ندارند و یا ضعیف‌تر از آن هستند که مقاومت کنند

اندازه‌گیری رباکاری این امر غیرممکن است، اما برای همه شهروندان بوسنی و هرزگوین نشانه دیگری است که رهبران «ما» قادر به انواع پیچ‌وخم‌ها و چرخش‌های بد، دروغ و فریب هستند. این درک و آگاهی بیش از پیش نگران‌کننده است زیرا نشان می‌دهد هر چیزی ممکن است و نمی‌توان به گفتار و کردارشان اعتماد کرد.

از انکار نسل کشی تا انحلال دولت

در یک جلسه ویژه در عصر ۱۰ دسامبر ۲۰۲۱، ان.آی.آر.اس. مجموعه‌ای از انعقادها را تصویب کرد. این یک گام بیشتر به سمت انتقال صلاحیت‌ها از سطح ایالتی بوسنی هرزگوین به سطح نهاد جمهوری صربستان بود. این انعقادها به طور مستقیم به نهادهای قضایی، دفاعی و امنیتی و مالیات‌های غیرمستقیم اشاره دارد.

این جلسه حزب حاکم بسیار داغ بود و قبل از رای‌گیری اکثر نمایندگان مخالف آن را ترک کردند. در پایان ۵۲ نماینده مجلس (از مجموع ۸۳ نفر) رای خود را به صندوق انداختند و هر چهار قانون را تصویب کردند. بسیار مبین است که این طرح‌ها انعقاد نامیده می‌شوند، زیرا به این ترتیب، طبق قانون، نیازی به تأیید شورای خلق‌های جمهوری صربستان (ارگان فوقانی این نهاد) ندارند، جایی که نمایندگان بوسنیایی‌ها و احتمالاً کروات‌ها برای منع تصویب آنها قدرت دارند.

از جمله تصمیمات دیگر، ان.آی.آر.اس. موافقت نهاد اکثریت حاکم را برای تشکیل نهادهای مرکزی در این بخش‌ها پس گرفت و دولت را موظف کرد تا طرح‌های قانونی را که آنها را در سطح نهاد تنظیم می‌کند به پارلمان ارسال کند. در واقع، نهادهای قضایی دیگر به طور متمرکز توسط دولت فدرال کنترل نمی‌شوند، بلکه توسط اکثریت حاکم کنترل می‌شوند.

به همین ترتیب، نتایج مربوط به بخش‌های دفاعی و امنیتی، دولت را موظف کرد که ظرف مدت شش ماه، قانونی را برای رسیدگی به این بخش‌ها در سطح نهاد به پارلمان ارسال کند، در حالی که قانون دفاع، قانون خدمت در نیروهای مسلح، قانون خدمات اطلاعاتی - امنیتی و قانون در مورد آژانس تحقیقات و حفاظت دولتی در سطح فدرال و نه دولت محلی اعمال می‌شود.

در نهایت، انعقاد در مورد مالیات غیرمستقیم، دولت را موظف کرد تا قانون مالیات بر ارزش افزوده و قانون مالیات‌های غیرمستقیم را به شیوه‌ای مشابه پیش‌نویس ارائه کند تا قوانین سطح ایالت را از نفوذ بیاندازد.

ان.آی.آر.اس. همچنین اعلامیه اصول قانون اساسی را تصویب کرد. نمایندگان

ان.ای.آراس. به عنوان دلیلی لازم بود که او در این ماجراجویی تنها نیست که نهادهای جمهوری صربستان و همکاران سیاسی او پشت سر او و آماده پذیرش خطر مسئولیت کیفری و سایر تحریم‌های اعلام شده توسط ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا هستند.

این واقعیت که مخالفان در نهاد جمهوری صربستان تصمیم گرفته‌اند در این ماجراجویی از دودیک پیروی نکنند، دلگرم کننده است، اما نه برای متوقف کردن دودیک کافی است و نه توسط مردم در نهاد جمهوری صربستان به عنوان یک جایگزین شناخته می‌شود. یکی از اولین آزمون‌ها برای حمایت عمومی اپوزیسیون، انتخابات شهردار پریجدور بود. این انتخابات تنها سه روز پس از تصویب نتایج ذکر شده در ان.ای.آراس. در امید به شکست نامزد دودیک برگزار شد. با وجود اینکه مخالفان به صورت متحد و با یک نامزد واحد در این انتخابات شرکت کردند، اما نتوانستند پیروز شوند. مشارکت بسیار کم تقریباً ۳۰ درصد نشان دهنده عدم حمایت از هر دو طرف در نهاد جمهوری صربستان بود.

دودیک و حزب او با شرکای ائتلافی اکثریت لازم را در ان.ای.آراس. دارند. همه تهدیدها، هشدارها و اعلامیه‌ها تاکنون مانع از کار آنها بر روی نهادهای دولتی در حال فروپاشی نشده است. چه چیزی بر سر راه آنها برای ادامه جدایی کامل از بوسنی و هرزگوین وجود دارد؟

دخالت کرملین

در مصاحبه‌ای با گاردین در ۲۹ نوامبر ۲۰۲۱، میلوراد دودیک گفت که با اعتراض لندن، واشنگتن، برلین و بروکسل از اقدامات او منصرف نخواهد شد. او با بیان اینکه تحریم‌ها و کاهش بودجه اتحادیه اروپا تنها او را مجبور به پذیرش پیشنهادها سرمایه‌گذاری از سوی چین می‌کند، ادامه داد و انتظار دارد «خیلی زود» رهبر روسیه را ببیند. تنها چند روز بعد او با رئیس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین ملاقات کرد.

پوپولیسیم دودیک در این مصاحبه مشهود است:

۱۹ ارائه شد که در آن از اکسیژن صنعتی برای درمان بیماران کووید-۱۹ به جای اکسیژن پزشکی استفاده می‌شد. این انتقال صلاحیت‌ها از سطح ایالتی به سطح نهاد فدرال باید گامی بیش از نیاز تفسیر می‌شد، اما در عوض به عنوان یک تاکتیک سیاسی ارائه شد. این از بسیاری جهات اشتباه است.

اعلامیه‌ها و تهدیدهای قبلی دودیک در مورد بازگرداندن یکجانبه صلاحیت‌ها از دولت به نهاد به آرامی، اما مطمئن محقق می‌شود

آنها از تهدیدهای لفاظانه به گام‌های عملی برای فروپاشی نهادهای بوسنی و هرزگوین پیش رفته‌اند و علیرغم هشدارهای متعدد، به نظر نمی‌رسد که نخبگان حاکم در نهاد دولت صربستان از این طرح بسیار روشن دست بردارند

اجماع عمومی در بوسنی و منطقه وجود دارد که این یک بازی مرتبط با زندگی شهروندان کل کشور است. متأسفانه، همه اینها توسط جامعه بین‌المللی، مجلس ملی و نهادهای قضایی در بوسنی و هرزگوین جدی گرفته نمی‌شود

نگران کننده‌تر تعداد صداهایی است که جدایی طلبی دودیک را رد می‌کنند و می‌گویند که اقدامات وی جدی نیست و او صرفاً ناسیونالیسم پیش از انتخابات را تشدید می‌کند

اگرچه انعقادهای اتخاذ شده دارای اثر حقوقی مستقیم نیستند، اما این به معنای بی‌اهمیت بودن آنها نیست. برعکس، آنها بخشی از یک سری حملات به دولت و نهادهای آن به رهبری دودیک و حزب او هستند. پذیرش انعقادهای دودیک در

اقلیت مخالف پیشتر در اعتراض به آن، جلسه را ترک کرده بودند.

تخریب بوسنی

آنچه در ان.ای.آراس. اتفاق افتاد توسط میلوراد دودیک و وفادارانش به عنوان «تخریب مسالمت‌آمیز و شرافتمندانه بوسنی و هرزگوین» معرفی می‌شود. آنها انحلال چکسلواکی - به جمهوری چک و اسلواکی در سال ۱۹۹۳ را به عنوان مسیر مورد نظر خود مثال می‌زنند. جمعیت جمهوری صربستان در مورد عواقب این اقدامات که هدف آن هموار کردن مسیر برای جدایی است، مطلع نمی‌شود.

اگرچه اقدامات ان.ای.آراس. یک حمله مستقیم به صلح در بوسنی و هرزگوین است، اما واکنش جامعه بین‌المللی - نهادهای بوسنی و هرزگوین به تنهایی برای متوقف کردن این فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه یا همچون گذشته وجود ندارند و یا ضعیف‌تر از آن هستند که مقاومت کنند.

اعلامیه‌ها و تهدیدهای قبلی دودیک در مورد بازگرداندن یکجانبه صلاحیت‌ها از دولت به نهاد به آرامی، اما مطمئن محقق می‌شود. آنها از تهدیدهای لفاظانه به گام‌های عملی برای فروپاشی نهادهای بوسنی و هرزگوین پیش رفته‌اند. علیرغم هشدارهای متعدد، به نظر نمی‌رسد که نخبگان حاکم در نهاد دولت صربستان از این طرح بسیار روشن دست بردارند. اجماع عمومی در بوسنی و منطقه وجود دارد که این یک بازی مرتبط با زندگی شهروندان کل کشور است. متأسفانه، همه اینها توسط جامعه بین‌المللی، مجلس ملی و نهادهای قضایی در بوسنی و هرزگوین جدی گرفته نمی‌شود. نگران کننده‌تر تعداد صداهایی است که جدایی طلبی دودیک را رد می‌کنند و می‌گویند که اقدامات وی جدی نیست و او صرفاً ناسیونالیسم پیش از انتخابات را تشدید می‌کند.

کم کردن صدای تهدید

اولین فعالیت مستقیم تضعیف کننده، تصویب قانون داروها و تجهیزات پزشکی جمهوری صربستان بود. این به عنوان پاسخی به همه‌گیری کووید -

«و حتی فکر می کنم که این رادوست دارم. وقتی من به ملاقات پوتین می روم هیچ درخواستی وجود ندارد. او فقط می گوید، «چطور می توانم کمک کنم؟» هر چه با او صحبت کردم، هرگز در مورد آن فریب نخوردم. اگر پوتین نباشد، من نمی دانم به چه چیز دیگری اعتماد کنم.» او همچنین در مورد [رهبر چین] شی جین پینگ می گوید: «اگر چیزی وجود داشته باشد که بتوانم با آن کمک دریافت کنم، آن کار را می کنم.»

دودیک در بازدید از مسکو گفت که با پوتین به توافق رسیده است که قیمت فعلی گاز برای دولت مستقر بدون تغییر باقی بماند. وی همچنین تاکید کرد که رهبر روسیه از ایده گسترش خط لوله گاز بالکان استریم به داخل کشور حمایت می کند. در همان بازدید از مسکو در اوایل دسامبر ۲۰۲۱، دودیک همچنین با الکسی میلر، مدیر ارشد اجرایی گازپروم در سن پترزبورگ ملاقات کرد تا در مورد همکاری، به ویژه در مورد تامین گاز روسیه گفتگو کند. دودیک از این جلسات در سطح بالا برای ارائه این استدلال استفاده کرد که از حمایت روسیه برای فعالیت های تجزیه طلبانه خود برخوردار است. دودیک در مصاحبه ای در ۳ دسامبر گفت: «روسیه یک سری اعتراضات در مورد بی توجهی به توافقنامه صلح دیتون دارد.» (توافق دیتون رسماً به درگیری بوسنی در سال ۱۹۹۵ پایان داد). به گفته دودیک، پوتین حفظ مفاد اصلی توافق مورد مذاکره در دیتون، اوهایو، را «بر خلاف مفاهیم لیبرالی غرب» برای اصلاح ترتیبات ترجیح می دهد.

غیرممکن ساختن بوسنی

هدف همه این فعالیت ها و بسیاری دیگر، کاهش نسل کشی در بوسنی و هرزگوین است. بوریس پاولیچ در مقاله خود در پورتال تاکنو دات نت توضیح می دهد که این یک استراتژی برای «اثبات» غیرممکن بودن بوسنی است. به بیان ساده، هنگامی که نسل کشی در بوسنی و هرزگوین تا این حد تحقیر، بی ارزش و نسبی شد، دیگر هیچ تعهد اخلاقی برای تلاش برای حفظ بوسنی و هرزگوین وجود نخواهد داشت. وقتی

این اتفاق بیفتد، همه آن تلاش ها، تقسیم بوسنی و هرزگوین بین صربستان و کرواسی را امکان پذیر می کند و احتمالاً ناخواسته یک منطقه مرکزی کوچک برای «مسلمانان» ایجاد می کند. کنشگران فمینیست گورانا ملیناریچ، نلا پورویچ ایسا کوویچ تحلیلی از وضعیت کنونی در ۱۹ نوامبر نوشتند. در این تحلیل، آنها این واقعیت را مورد بحث قرار می دهند که صدای مردم در بوسنی و هرزگوین بی ربط است.

**متأسفانه، در مبارزه ژئوپلیتیکی،
تغییر شکل موازنه های قدرت،
جنگ سرد تمام عیار بین ایالات
متحده آمریکا و وفادارانش
از یک سو و روسیه، چین
و متحدانشان از سوی دیگر
می تواند در مکان هایی مانند
بوسنی و هرزگوین داغ شود**

**اغلب شباهت های مستقیمی
بین وضعیت اوکراین و بوسنی
و هرزگوین ترسیم می شود**

**منافع قدرت های جهانی به
طور قابل توجهی از منافع مردم
عادی بیشتر است**

**حتی اگر مردم جنگ را
نخواهند، این بدان معنی
نیست که جنگ بر آنها تحمیل
نخواهد شد**

آنها استدلال می کنند که بوسنی و هرزگوین به عنوان زمین بازی برای مبارزات ژئوپلیتیک جهانی بین ناتو/اتحادیه اروپا و روسیه، ایالات متحده و چین استفاده می شود و اگر این امر متوقف شود، می توان از جنگ جلوگیری کرد. مردم بوسنی و هرزگوین چنین چیزی را نمی خواهند. آنها زندگی مناسب، هوا و آب پاک، غذا و مسکن مقرون به صرفه می خواهند. آنها می خواهند برای تعطیلات خود برنامه ریزی کنند. آنها می خواهند سال های جنگ را پشت سر بگذارند.

ملیناریچ و ایسا کوویچ از طریق تحقیق میدانی خود به این نتیجه رسیده اند:

«...اگر به صحبت های برخی از مردم بوسنی و هرزگوین در چند باری که به آنها فضایی برای گفت و گو داده می شود، از نزدیک گوش کنید، خواهید شنید که آنها نمی خواهند جنگی راه بیندازند، که بوسنیایی ها و هرزگوینی ها دیگر هرگز حاضر به انتخاب یک جنگ نیستند. اما ظاهراً جامعه بین المللی (به همراه هم تایان قومی-ناسیونالیست و منطقه ای آنها) نسبت به آنچه ما می گوئیم ناشنوا هستند. آنها مدام تکرار می کنند و تقریباً شعار می دهند: جنگ، جنگ، جنگ. این عمیقاً آسیب زا است؛ اما بیشتر از آن، عمیقاً خشمگین کننده است.»

متأسفانه، در مبارزه ژئوپلیتیکی، تغییر شکل موازنه های قدرت، جنگ سرد تمام عیار بین ایالات متحده آمریکا و وفادارانش از یک سو و روسیه، چین و متحدانشان از سوی دیگر می تواند در مکان هایی مانند بوسنی و هرزگوین داغ شود. اغلب شباهت های مستقیمی بین وضعیت اوکراین و بوسنی و هرزگوین ترسیم می شود. منافع قدرت های جهانی به طور قابل توجهی از منافع مردم عادی بیشتر است. حتی اگر مردم جنگ را نخواهند، این بدان معنی نیست که جنگ بر آنها تحمیل نخواهد شد.

دمیر محمودچهاچیچ اهل استولاک در بوسنی است. پس از چند سال اقامت در بریتانیا که در تأسیس موسسه اسلامی حقوق بشر در سال ۱۹۹۷ کمک کرد و بعداً رئیس جامعه اسلامی بوسنیایی لندن شد، به بوسنی بازگشت. از سال ۲۰۰۵ او به طور مداوم در جنبش حقوق مدنی در بوسنی و هرزگوین مشغول بوده است و زمانی رهبری جنبش «کافی» را بر عهده داشت. او در ۲۵ سال گذشته درباره نسل کشی در بوسنی، علل و پیامدهای آن نوشته و صحبت کرده است. بسیاری از این سخنرانی ها، گزارش ها و مقالات را می توانید در وبسایت موسسه اسلامی حقوق بشر بیابید. او را در توئیتر به آدرس @stolac92 بیابید.

of Canada, it is perhaps Anglicised dominant culture or society. Such can be perceived as a part of waves of migration into Canada, some through bloody literature devoted to the minorities, including Muslims, normative questions about 'assimilation' or 'integration' norm. While the authors

such as consuming alcohol and partying, dating and premarital relations (Zine, 2009: 39).

Shakeri (2000) argues that Muslims, particularly women, want to keep their religious identity, while adopting the other aspects of (what Shakeri describes as) the host culture such as language, educational system, employment patterns, and civic life. For them integration means acceptance by the larger Canadian society of their separate identity, including their distinctive religious practices, patterns of family relationship, and mother tongues (Shakeri, 2000: 129).

For those Muslims who live in Canada but may also consider that their loyalties belong at least partly to an Islamic community, however fragmented or geographically distant, it may be, it is relevant to examine their political commitment and how

individuals specifically selected and invited because of responses that play to his portrayal of Muslims as hypersensitive.




Even seemingly benign and respected mainstream news networks, in their zeal to fill 24-hour cycles with "breaking news" exclusives, often present cycles of violent extremism are committed by a Muslim actor, so that the motivation for such acts is religiously inspired. It seems to be the only religious tradition to which such acts is ascribed; no other suspect is identified by his religious affiliation, even when explicitly stated, as in the case of Christians, Hindus or even Buddhists of late. This is most evident in the use of the word, "terrorist," almost exclusively when concerning a potential Muslim actor.

While recently, i.e. since the start of the Trump Administration, news outlets have begun to "expand" the scope of "terrorist" to include white supremacists, the extent to whom law enforcement agencies now acknowledge as a threat to American society than Muslim extremists, is a presumption that Muslims have to rebut. The act in question. This internalization of a "problem" and/or existential threat to American society felt by Muslim Americans, who shudder at reports of acts of extremism and mass killing. Muslims are likely to pray that the suspect is not a Muslim, and the inevitable backlash that will occur via toxic rhetoric and policy.

The IHRC Bookshop & Gallery Website has been upgraded!

Find us 24/7
shop.ihrc.org

Email us shop@ihrc.org to join our mailing list

-  shop.ihrc.org
-  [@ihrcbookshop](https://twitter.com/ihrcbookshop)
-  [@ihrcbookshop](https://www.instagram.com/ihrcbookshop)

Islamic Human Rights Commission



Chapter 9:

The Mine of Struggle



We now enter the Mine of Struggle. Within this mine we shall look at the struggles of the Prophetic household, including Sayyidah Fatimah and Sayyiduna Ali, and how it shaped their lives. Sayyidah Fatimah witnessed all of the early Qurayshi oppression towards her family and the believers in general.

During the first year of revelation in 610 CE, after hearing about the Prophet Muhammad ﷺ receiving revelation, many prominent members of Makkah society became Muslim and submitted themselves to the religion of Islam.

Seeing negative or insulting stereotypes of Muslim people in the media (news, TV, etc.)
Witnessing politicians philosophise that Islam and Muslims are innately problematic
Hearing Islamophobic comments made in particular by politicians or high ranking officials
Witnessing or hearing about Islamophobia
Your religious beliefs being challenged by work colleagues/school/college peers

Diagram 3: The intensity of the experience experienced by Muslims in the US (in %)

POLITICAL ISLAMOPHOBIA AT AMERICAN POLICY INSTITUTE

In recent years, some movement has occurred in the areas of Islamic law, Islamic constitutions, and the more interesting work of Muslim jurists centered where they took an eclectic approach, practicing themselves to just one of the law but blending Islamic laws and interpretations from a variety of countries and sources with civil law, constitutional norms, and new looks at orthodox Islamic concepts. This work has taken place in various locations. It should be centrally collected and made available to jurists and other interested parties across the Islamic world." (Benard, 2003, p. 5)

(2003) examination of the issue of *hijab* as it relates to Islam is also noteworthy. She urges the US to treat the issue of *hijab* not from the vantage point of freedom or pluralism. She makes several assertions in the larger context of what the practice of *hijab* means

BATTLING THE POWER OF ISLAMIC RESISTANCE

views to be countered by the opposing argument that "many Muslim women oppose and resent *hijab* and that its religious validity is the subject of a major ongoing dispute" (Benard, 2003, p. 59). She strongly endorses some European countries' treatment of *hijab* as a symbol of militant Islam, finding the ban on headscarf as a positive move.

The frame that Benard (2003) uses in her report *Civil Democratic Islam* is best described in the following statements:

- "Contemporary Islam is in a volatile state, engaged in an internal and external struggle over its values, its identity, and its place in the world." (p. ix)
- "It therefore seems sensible to foster the strains within it that call for a more moderate, democratic, peaceful, and tolerant social order." (p. 1)
- "It is no easy matter to transform a major world religion. If "nation-building" is a daunting task, "religion-building" is immeasurably more perilous and complex." (p. 3)

WORLD AFTER 9/11 AND BUILDING MODERATE MUSLIM NETWORKS

In subsequent RAND reports, *The Muslim World After Building Moderate Muslim Networks*, expanded on the investigation reform in Islam. The frame of war of ideas in Islam was again put forward. The overarching conflict in the Middle East is framed as "a struggle within the world between tendencies associated with liberal Islam and conservatism, on the one hand, and radical and violent Islam, on the other" (Rabasa, 2004, p. 60). It is stressed that conflict is not about a clash of civilizations between Islam and the West. This assessment is based on the "liberal" Islam and

upon what is told to them by the media; (ii) the extent to which they are affected in the long term by the images and stereotypes encoded in media representation of Muslims. Amman (2007) argue that:

"It is possible for viewers to adopt negative or even oppositional readings using the image selective perception (which according to Graber is never as selective, random or privatised as term suggests) but 'cognitive balance theory' suggests people avoid absorbing information which contradicts or conflicts with knowledge already held (Graber, 1988). Conversely, it is possible that by absorbing information which resonates with their previous learning; people reinforce their opinions and in a cyclical process of (re)confirmation find their views endorsed in media discourse.

"In applying these ideas to the examination of media descriptions of Islam and Muslims, if meaning is taken, there can be no consumption of the meaning if it is not articulated in practice, it has no effect (Hall, 1975). However, if it is consumed and articulated, Islamophobic discourse has an impact on the way non-Muslims perceive and interact with Muslims. If terms such as 'jihadist', 'fundamentalist', 'hijab' etc are encoded in negative and threatening meanings then they are real possibilities for definable social effects resulting from the circulation of these ideas. The social effects of these ideas are not limited to the

The Long View is a project and publication of Islamic Human Rights Commission (a limited company no 04716690).

Web www.ihrc.org.uk
E info@ihrc.org
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors' own and do not reflect IHRC's views or beliefs.

ISSN 2753-3980



9 772753 398000